(سؤال وجواب)

هذا کتاب وسیلة
النجاة از فتوی حضرت
مستطاب حجة

الاسلام والمسلمین
وآیة الله فی الارضین آقای
السید محمد کاظم الطباطبائی
النجفی که بخط خاص مستطابه
حضرت آیة الله الطباطبائی دام ظله
العالی

در صحن مقدس
شاهزاده زید نزد حجره جناب
آخوند ملا عبدالرحیم موجود است
طالبین رجوع نمایند



(سؤال وجواب)

هذا کتاب وسیلة النجاة از فتوی حضرت مستطاب حجة

الاسلام والمسلمین و آیة الله تعالی فی الارضین آقای السید محمد کاظم الطباطبائی النجفی که بخط خاص حضرت مستطاب ثقة الله آقای طباطبائی ... دامت الایام ...

در صحت مقدس شانزده ذی‌قعده بخط جناب آخوند ملا عبدالرحیم ... طالبین رجوع نمایند



خط و خاتم حضرت مستطاب
آیة الله آقای طباطبائی قبله ...
[illegible]
و هر کس بجوابها بایشان رجوع نماید

سؤال و جوابی است که از حضرت حجة الاسلام والمسلمین آیة الله فی العالمین ظهیر الایتام والمساکین آقای السید محمد کاظم الطباطبائی الیزدی النجفی مد ظله سؤال شده و ایشان جواب فرموده اند بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

س صفر اول بعض کسبه را شخص علم دارد که مال الحرام مخلوط بمال آنها هست و شخص پول سیاه از آن کاسب میگیرد ولی علم ندارد که عین این پول حرام است یا جایز است تصرف در این پول یا نه جواب بسم الله الرحمن الرحیم اگر عین حلال و حرام در نزد آن کاسب متمیز نباشد یا محتمل باشد تمیز این تصرف او محمول بر صحت است و اگر همه را حلال بداند و لو از بی مبالاتی یا جاهل و شبهه محصوره باشد مشکل است س نمازهای مستحبی مثل رواتب و غیرها تمام را در حال اختیار میشود نشسته و سواره در حال راه رفتن خواند یا نه بر فرض هرگاه عمداً بخواهد و راه برود که در حال راه رفتن نماز بخواند از جهت راحت بدون

حاجت

حاجت صحیح است یا نه جواب بلی جایز است نشسته و همچنین در حال سواری در سفر و لو اختیاراً اجماعاً بلکه در حضر نیز علی الاقوی و همچنین در حال راه رفتن سفراً و حضراً علی الاقوی بلی در جواز راه رفتن عمداً و بدون حاجتی بجهت راحت مشکل است سؤال [illegible] کاغذ نیسته مطبوع و مشتمل اسکناس قیمتش را با او نوشته اند مثلاً ده تومان یا بیست تومان یا صد تومان است خرید و فروش آنها چه طور است از جهت اینکه شاید مالیت نداشته باشد ولی بضمان قیمتی که بر او نوشته اند برمیدارند و میخرند و ثانیاً هرگاه تلف نمود عمداً کسی ضامن چه مقدار قیمت است نصف تومانی که بر او نوشته اند و برمیدارند یا یکفلوس و نصف فلوس یا کمتر که قیمت کاغذ است جواب خرید و فروش اینها صحیح است و اتلاف آن موجب ضمان تمام قیمتی است نه قیمت کاغذ ... اینکه مثل سایر اموال است بلی حکم نقدین ندارد در مسئله صرف و زکوة و نحو اینها و سؤال در شهر قم متعارف است که مالک زراعت بذر میدهد به رعیت و عمله خود و میبرند در بعض مزرعه معهوده ملکی مالک زرع میکنند بعد از سبز شدن و بیرون آمدن علف تمام آن بذرها یا اینکه هیچ از زمین بیرون نیامده یا بعض آن بیرون آمده و بعض سبز نشده بمصالحه منتقل نماید بمبلغ

معلوم و لیکن این محصول را ارباب ندیده و آن کسی هم که قبول
مصالحه میکند ندیده در صورت سبز شدن و الا دیدنی
نیست تخم زیر خاک همین قدر مال الله میگوید مثلا بیست خروار
معین گندم زرع شده محصول این را بمصالحه منتقل منمایم
بتو بفلان مبلغ معین اگرچه تخم مقابل این مبلغ با تخم یک
درش داشته باشد آیا این مصالحه صحیح است یا خیر مفصلا
بیان فرمایید که لازم است **جواب** مصالحه مفروضه اگر
غرری که معامله را سفهی کند نداشته باشد باکی ندارد اگرچه
احوط با امکان تحصیل علم و لو بمشاهده رعایت است والله العالم
سؤال بعضی از اطفال را شخص علم دارد که مکرر از آنها تحجیر
شده اند یعنی ملاقات بنجاست نموده اند و فکر هم پاک شده اند
یعنی استعمال آب کر یا جاری نموده اند و غلا نمیدانند از کدام
یک از این حالت یقین سابقه هم ندارد یا محکوم بطهارتند
یا نجاست **جواب** بلی محکوم بطهارتند **سؤال**
مسئله ثانیه اینکه همین صورت فوق است و لیکن حالت سابقه این طفل
را نمیدانند که طهارت بوده یا نجاست هر سه مسئله را مشروحا
مرقوم فرمایید که محل حاجت شده است **جواب** هرگاه
حالت سابقه تو زمان شک را بداند استصحاب کند آن را طاهر
باشد یا نجاست و اما هرگاه آن را نداند و لیکن بداند حالت سابقه

اخیر

ولیه منفی قبل از علم اجمالی بتوارد حالتین را این ثمر ندارد حکم
میکند بطهارت مثل صورتی که آن را نمیداند **سؤال** در
رسائل علمیه در مواضعی که فرموده اند هذا الاحتیاط لا
یترک این احتیاط لا یترک فتوی است که نمیشود رجوع بغیر نمود
یا احتیاط مطلق است که جایز است رجوع باعلم **جواب** الاعلم فالا
علم احتیاط مطلق است **سؤال** در کفاراتیکه تخییریست
شخص ما بین خصال ثلث عتق رقبه صیام شهرین اطعام
ستین مسکین از جهة مسامحه یا بی مبالاتی عمدا ترک می کند
بعد از فوت بر ورثه واجب است از مال او بدهند یا نه بر فرض
وجوب کدام را بدهند **جواب** بلی واجب است بدهند و باید
اختیار کنند خصله را که کمتر است از حیث قیمت مگر اینکه ورثه
راضی باشند باختیار اکثرها قیمة یا وصیت کرده باشد باختیار
ازیدها قیمة و قدر زائد از ثلث خارج شود **سؤال** زید
بستون نزاع و دعوی شخص مصالحه میکند با زید براینکه ملبوس
جو مثلا بر ذمه او باشد برای زید بدون عوض این صلح صحیح
است یا خیر و شرط هم هرگاه در ضمن این صلح بی عوض بشود
لازم است یا نه **جواب** بلی صحیح است و شرط در ضمن آن هم
لازم است و الله العالم **سؤال** اجرت روضه خوانی چه قسم صحیح
میشود اینکه اقسام صحیح آن را بیان فرمایید مفصلا **جواب**

بسم الله

بسم الله الرحمن الرحیم اجرت بعنوان حق القدم بی اشکال است
بلکه بر خواندن نیز مانعی ندارد و آنچه ممنوع است اجرت بر
واجبات است و از مستحبات اجرت گرفتن بر اذان گفتن و همچنین
اجرت بر قضاوت کردن هر چند مستحب باشد جایز نیست بلی از بیت
المال بذل گرفتن در هر دو جایز است و روضه خوان تا زمانی
خواند بعنوان نیابت از صاحب خانه یا کسان او و ثواب مصیبت
خودش میخواند و انتفاع صاحب خانه و حاضرین بشنیدن است
اجرت در هر دو جایز است سؤال سید مستحقی بکسی میگوید
که هر چه خمس از برای من پیدا نمودی که بمن دادی عشر آن مثلاً مال
تو باشد یعنی تو میدهم بعد او را وکیل مینماید که هر چه سید آورد
از جانب او قبض نماید یا غیر سید که مستحق باشد کسی را وکیل میکند
که زکوة از برای او بگیرد و قرار میدهد که عشر او را خودش حق الجعاله
بردارد آیا این جعاله صحیح است یا خیر جواب بلی مانعی ندارد
ما دام الفقر سؤال اهداء ثواب که در بعضی از اعمال میباشد
از قبیل قرآن خواندن و روضه خواندن مثلاً از ابتدا عمل
شرط است که قصدش این باشد که این قرآن را میخوانم برای اینکه ثواب
او را هدیه فلان نمایم یا آنکه ابتدا بی قصد بخواند تا بعد هر که
بخواهد هدیه نماید یا ابتدا آنرا بخودش میخواند قربة الی الله
بعد از خواندن رای او قرار میگیرد که اهداء ثواب نماید بر غیر قربة

لله الله بالاجرة ثواب بیان فرمائید جواب هر سه صورت
صحیح است بشرط اینکه قصد قربت داشته باشد سؤال از حضرت
آقای حجة الاسلام چیست در باب جهازیه که از ترجیح اصل عدم
انتقال بدختر است یا ظاهر که مال دختر است و شخصی که بفتوای
سرکار باقی بر تقلید میت مانده میتواند پس از بقاء رجوع
بخود سرکار نماید یا نه جواب بسم الله الرحمن الرحیم
جهازیه که بدختر میدهند ظاهر این است که از باب هبه باشد
پس محکوم بملکیت دختر است مگر آنکه در مورد دیگر قرینه موجود
باشد که باو عاریه داده اند و الله العالم و اما مسئله
ثانیه پس بلی جایز است بعد از بقاء مگر اینکه رجوع نکند بلکه
بهتر و بوجهی احوط است سؤال در اعیان مسبله از قبیل مسجد و ابنار
و فرش مسجد از حصیر و غیره و شوارع و غیرها که جماعتی اقدام
مینمایند هر یک وجهی میدهند در ترتیب آن اشیاء مثلاً از برای
فرش مسجد حصیر درست میکنند و چند نفر پول آنرا میدهند و
در مسجد میاندازند دیگر صیغه وقف نمیخوانند یا صاحبان پول
رجوع بآن اعیان میتوانند نمود یا نه و اگر فوت شوند صاحبان
پول آن اعیان ملک ورثه است یا خیر و اینها چه عنوان در شرع
[illegible] دارند جواب بسم الله الرحمن الرحیم بعد از آنکه
اینها را برای مسجد یا غیر آن دادند و تسبیل کردند نمیتوانند رجوع

کنند داخل است در عنوان وقف و اعتبار صیغه در شق مذکوره
معلوم نیست و ممکن است دخول آنها در عنوان صدقات پس
رجوع در آنها جایز نیست نه برای خودشان نه از برای وارث
ایشان چون رجوع در صدقه جایز نیست **سؤال** شخص
قرض دارد یا مال همین سال یا سال سابق که قدرت بر ادا
آن الی کنون از برای او نبوده و ربحی از برای او حاصل شده
آیا این ربح مقابل قرض در صورتیکه بطلبکار ندهد تا سال
تمام شود خمس دارد یا نه و جهت ندادن بطلبکار یا از جهت
اینستکه مطالبه ندارد یا اجل او نرسیده یا عصیاناً نداده
مقصود اینستکه این سه صورت تفاوت دارد یا نه
و باید که خمس این ربح مقابل قرض را بدهد یا نه **جواب**
بسم الله الرحمن الرحیم احوط در هر سه صورت دادن خمس است
خصوصاً صورت سیم بعد از آن صورت دویم **سؤال** در صورت
فوت احد الزوجین و حال آنکه زوجه غیر مدخوله است آیا
باید تمام مهر داده شود یا نصف یا فرق بین زوج و زوجه **ج**
مسئله در غایت اشکال است ولکن اظهر تنصیف است
خصوصاً در موت زوجه و اگر در نصف دیگر اغماض احتیاط
شود ولو بصلح بهتر است **سؤال** وصیت میکند شخصی و وصی
را هم معین مینماید وصی میگوید بشرطیکه من خیار فسخ داشته

باشم الی پنجاه سال مثلا لکن بهانه اینکه هر گاه توفیق شد بعد
حج بجا آورم اطلاع میدهم که فلانی بی وصی است مثل سوزنی
که وصی تعیین نکرده موصی هم بهمین طور راضی میشود این
شرط صحیح است یا خیر بر فرض عدم صحت تغیر آیا باید رجوع کند که
وصی نتواند بعد از فوت خود را معزول نماید **جواب** بسمه
صحت شرط مذکور مانعی ندارد و عموم المؤمنون عند شروطهم
شامل است **سؤال** قال المحقق فی کتاب الطلاق المقصد
الرابع فی جواز استعمال الحیل و صاحب جواهر در شرح
آن بعد از آنکه ادله نقل میفرماید بر جواز و بیانات
کثیره میفرماید و کیف کان فلا اشکال و لا خلاف فیما تقوله
المصنف ره یجوز التوصل بالحیل المباحة دون المحرمة فی
اسقاط ما لولا الحیلة لثبت بل لو توصل بالمحرمة اثم و تمت
الحیلة و امثله هم مصنف رحمه الله جهت حیله محرمه نقل
میفرماید ثم بعد ذلک شارح میفرماید و کذا لو کرهت المرأة
زوجها و ارادت فسخ العقد بینهما الخ ثم بعد ذلک
بابسط میفرماید در تشنیع که وارد است و رده افضت
زنادقه بر عامه باینکه یجیزون الخلع و الظهار و الطلاق فی حیض
هو غیر استبانة طهر و الامامیة تمنع ذلک و لکن فیه انه
لازم طهر فی المتمتع لها اذ وهبها المدة ثم عقد علیها ثم

طلقها قبل النزول و هکذا الاخر الی العشرة الی الاخر مقصود از
تطویلات تا اینست که فتوای حضرت حجة الاسلام مطابق است
با فتوای صاحب جواهر در جواز و تاثیر تمام حیل فرموده یا
خیر یا تفصیل است بین انها مشروحا بفرمائید که حاجت

جواب بسم الله الرحمن الرحیم بلی فرمایشات صاحب
جواهر صحیح است که در مسئله حیله در متعه مجهوله مذکور
که در آن سه احتمال بلکه سه قول است یکی انچه فرموده است از
جواز و صحت و یکی اینکه جایز نیست مگر بعد انقضاء عده نکاح
دوم چون تصدق میکند که مدخوله است باعتبار دخول
سابق سیم اینکه جایز نیست مگر بعد از انقضاء عده نکاح اول
و بمجرد نکاح دوم باطل نمیکند حکم عده را نسبت بغیر زوج
و وجه آن اینکه بعد از نکاح عده منتفی نمیشود پس حکم جواز نکاح
از جهة شوهر داشتن است عدم نوع آنست بعدم منافات پس ممکن
از دو جهة جایز نباشد نکاح غیر شوهر ان زن را و بعد از فسخ
مدت نکاح دوم جهة عده باقی نماند و این وجه اظهر است حقیقة
مختار بعضی است رحمه الله العالم سؤال شخصی مزرعه را به
صیغه اجاره قبول نمود که زراعت نماید از عمرو با حقابه ان
از رود ابدر صورت قطع اب در بعض مدت یا نقصان آن خیار فسخ
از برای مستاجر میباشد یا اجاره منفسخ میشود یا تفصیل است

واسقاط خیارات شده باشد یا نشده باشد فرق میکند یا نه و عوض
دیگر انکه هرگاه بصیغه مصالحه منافع مزرعه عمرو را منتقل نموده باشد
او هم مثل اجاره است در کسیر قطع اب یا اجاره و مصالحه فرق دارد
و در صورت خیار بعد از فسخ انچه گذشته مستاجر اجرة المثل مستاجر

بدهد یا اجرة المسمی جواب بسم الله الرحمن الرحیم
هرگاه حق ابی را بعنوان شرط اخذ کرده باشد اجاره منفسخ شود و هم
نمیشود لکن خیار فسخ ثابت میشود بر تقدیر یکه قطع اب یا نقصان از خارج
از متعارف باشد و هرگاه شرط اسقاط خیارات کرده باشد حتی
از این جهة نیز که منظور سقوط عموم خیارات باشد حتی از جهات
طاریه مثل مفروض دیگر خیار هم ندارد و اما هرگاه اب جزء متعلق
اجاره باشد اجاره نسبت بانقدار منفسخ میشود بنظیر اینکه خانه
اجاره کند و در اثناء مدت نصف ان خراب شود و در این صورت از برای
مستاجر خیار تبعض صفقه ثابت میشود که میتواند در بقیه هم
فسخ کند مگر انکه شرط کرده باشد سقوط خیارات حتی مثل آن را
لاعلام حادث بعد ذلک را و بعد از فسخ اجاره در هر صورت که خیار فسخ
دارد بنابر مشهور نسبت بزمان گذشته اجرة المسمی را بدهد لکن
محتمل است که بفسخ اجاره اجرة المثل باشد چنانچه مقتضای قاعده هم همین است
چون بعد از فسخ عوضین برمیگردند بمالکین پس تمام منافع برمیگردد
بموجر و تمام مال الاجاره بمستاجر و از جهة استیفاء بعض منافع

یعنی بعد

منافع مدت فاصله باشد باید عوض آن که اجرة المثل است بدهد
و چون مشهور بر خلاف مبنا شدند بعضی مراعات احتیاط است
سؤال ملکی را شخص بصیغه اجاره منتقل نمود یا منافع
آن را بمصالحه منتقل نمود مشروط بر اینکه وجه آن را الی آخر
مدت بقسط الشهور بدهد چند روز از ماه اول یا ماه دویم
مثلا گذشته و نداده است شرط اجاره را هم چه مورد ممکن است اجبار
بر فرض لزوم اجبار اولا با عدم امکان خیار یا در هم چه مورد معین
خیار فسخ و هکذا شروطیکه در زمان معین باید مشروط علیه
بجا آورد تخلف نمود تا از زمان گذشت **جواب** اولا او را اجبار
میکنند هر گاه ممکن نشد خیار ثابت میشود **سؤال** از
قبیل نخود و تره و نعناع از چیزهائی که مالک آنها میخواهد ریشه
آنها بر ملکیت خودش باقی باشد و علف و حاصل آنها را منتقل
نماید ولی نمیخواهد لقطه و لقطات و جزه و جزات بدهد از جهت
اینکه بعد محل صحت نشود که محتاج باهل خبره باشند که تصدیق
نماید بعد از ظهور علف آنها باین طور صیغه عقد صحیح است منتقل
نماید که بگوید مصالحه نمودم با تو بر اینکه این نخود موجود و این تره
و نعناع موجود با آنچه متجدد شود از حال الی سر ناهلالی شده
ملک تو باشد بعوض فلان مقصود اینست که هر چه در اینسه ماه
ظاهر شود مصالحه در آنها نیست بشود یا کمتر یا زیاده که آسوده باشند

از

از زراع **جواب** هر گاه بحسب تخمین رفع غرر بشود باکی
ندارد بلکه بی اشکال است **سؤال** قطعه زمینی را معمار ذرع
نمود یکصد ذرع مثلا و قیمت نمود ذرعی یکقران که تمام صد
ذرع ده تومان باشد آمدند طرفین پیش صیغه خوان و بمصالحه
لازمه با اسقاط خیارات قطعه زمین مشاهده را منتقل نمودند بده
تومان معلوم پیش صیغه خوان دیگر اظهار نکردند که صد ذرع است
باطمینان اینکه معمار درست ذرع نموده است بعد معلوم شد معمار
اشتباه نموده است زیاده یا نقیصه حکم مسئله را مفصلا بیان
بفرمائید هکذا از این قبیل اشتباهات مثل اینکه بسته خرمن
و هندوانه را اهل خبره شماره نموده و از روی شماره قیمت نموده
در وقت صیغه دیگر صحبت شماره نشد بعد از صیغه معلوم شد
زیاده یا نقیصه این دو مثال اشتباه و سهو از طرف صالح است
بود و هر گاه از طرف مصالح به باشد حکم تفاوت میکند یا نه مثل
اینکه خانه را معمار قیمت نمود شش دانگ صد و بیست تومان ثلث آن را
حساب نمود که پول دو دانگ باشد بشصت و سه تومان یا شصت و یک
آمدند پیش صیغه خوان باطمینان اینکه حساب درست است بهمین وجه معین
با اسقاط خیارات مصالحه نمودند بعد معلوم شد اشتباه به
زیاده یا نقیصه یا جمع اجناس را زدند و اشتباه شده بود آنرا
مفصلا مرقوم نمائید **جواب** اینمسئله از مسائل

معروفست

معروف است که لو باع الارض على انها جربان معينة فبانت
انقص او ازيد هر چند اين مسئله در صورتى است که در صيغه
ذکر شود على ان يکون کذا جريبا او ذراعا و ما نحن فيه ذکر
نشده است لکن على الظاهر فرق نباشد ما بين شرط صريح و ضمنى
مثل ما نحن فيه چون بنا گذارده اند بر مقدار معين و در اين
مسئله اشکالى نيست در ثبوت خيار از براى مشترى در
صورت تبين نقصان و از براى بايع در صورت تبين زياده و خلاف
در اينست که هر گاه فسخ نکردند آيا در تمام صحيح است و چيزى از
ثمن با ثمن بر نميگردد يا در صورت نقصان مقدارى از ثمن بر ميگردد
و در صورت زياده مقدار زايد باقيست بر ملک بايع و مبنى
اينست که آيا حکم تخلف شرط جاريست يا حکم نقصان جزء و اظهر قول
دويم است پس در صورت نقصان ما يقابله من الثمن بر ميگردد و در زياده
باقى ميماند بر ملک بايع که شريک ميشود در آن مبيع و ممکن است تفصيل
در مسئله بوجهى که در محل خود بيان کرده ايم و بنا بر آنچه ذکر شد در
مسئله ما نحن فيه که صورت عکس باشد در صورت اشتباه بنقصان مقدار
از مبيع باقى ميماند بر ملک بايع بقدرى که معادل نقصان از ثلث
دويست تومان است و در صورت زياده آن مقدار از ثمن باقى ماند
بر ملک مشترى بلى چون ثمن کليست محتمل است گفته شود که در صورت
نقصان بايد تتميم کنند آن را زيرا که گويا گفته است فروختم بثلث دو

تومان که فلان مقدار باشد غاية الامر در تطبيق اشتباه شده است
بلکه در مسئله اولى نيز محتمل است که هر گاه دو پهلوى اين زمين
زمينى داشته باشد واجب باشد تتميم آن چنانچه باين مضمون
روايتى وارد شده است هر چند مشهور بآن عمل نکرده اند لکن
در خصوص مورد سؤال محتمل است حکم ببطلان در هر دو مسئله
از جهت آنکه عقد بر رضا نشده است اصلا زيرا که ايشان که تبانى کرده اند
بر آن مقدار تا از قبيل شرط ضمنى باشد بلکه رضا بر شده است از
وکيل و ايشان چون کيفيت را نميدانستند عقد را مطلق واقع
ساخته اند و مفروض اينست که مالکين باين اطلاق راضى نبوده اند
بلکه رضا مقيد بوده است بيکون المثمن کذا مقدارا او الثمن کذا
مگر اينکه گفته شود که تبانى مالکين منصرف ميکند عقد وکيل
را بنحوى که ايشان قرار داده اند و لازم نيست که وکيل که بمنزله
آلت است جميع خصوصيات و کيفيات را بداند و لهذا جاهل است در
وکيل مضر نيست هر گاه موکلين عالم باشند بوصف و مقدار
و مع ذلک احوط در هر دو صورت اختيار فسخ و تجديد عقد است
در مطلق بشرط ضمنى هر گاه احتياط شود بفسخ و تجديد شود بهتر است
والله العالم **سؤال** شروط و اقتضاء در ضمن عقد لازم مطلقا
لازم الوفا ميباشد يا خير و بر فرض لزوم مثل شرط وکالت که به
محض عقد محقق ميشود و لا يحتاج الى صيغة اخرى آن نيز لازم است

علیه العزل لازم لاجواب بلی شرط در ضمن عقد لازم لوفا
لازم است مطلقا چه شرطی باشد که عقد کافی در تحقق است
چه غیر آن بلکه اقوی لزوم وفاء بشرط در ضمن عقد لازم است
غایة الامر اینکه چون شرط تابع عقد است میتوانند عقد را
بهم زنند بناء بر دون آن شرط اینها هم میتوانند و الا ما دام العقد
باقیا یجب الوفاء بالشرط الواقع فیه لعموم المؤمنون عند
شروطهم و بنا بر این وکالت مشروطه در ضمن عقد لازم باطل
نمیشود بلکه باقی هست تا ایشان بعمل موکل فیه تا زمان معینی
که شرط کرده باشند بلکه از کلمات علماء مستفاد میشود که مفروغ عنه
مطلب بلکه از صریح جواهر در باب رهن بر میاید که خلافی محقق
نیست در خصوص این مسئله و ظاهر عدم فرق است ما بین مقاما ما
قال المح) وانما اشترط المرتهن الوکالة فی العقد لنفسه او لغیره
او وضع الرهن فی ید عدل معین صح و لزم و لم ینفسخ للراهن فسخ
الوکالة علی تردد و قال فی الجواهر و اما المشهور بین الاصحاب
نقلا و تحصیلا بل عن السرائر دعوی نفی الخلاف فیه بل الحلی شمل الخلاف
مشعرا بعدمه بیننا و لعله کذلک فانی لم اجد الامر کما شهید فی
بناء منه علی ما سمعته من مذهب الحلی ان قال فی التحریر قول المص
فیه علی تردد انتهی و دعوی اینکه وکالت ذاتا عقد جایز است
پس باید بتوانند او را عزل کنند و لذا بموت احدهما باطل میشود

مدفوع است به اینکه آنچه مسلم است جواز وکالت در صورتی
است که شرط در ضمن عقد نباشد چون مقصود از شرط وکالت
استمرار است نه مجرد حدوث آن فی الجملة و اگر صریحا ذکر کرده
گوید بشرط اینکه تا یکسال مثلا وکیل باشد پس امر اوضح است
زیرا که مقتضای لزوم شرط اینست که در تمام مدت مذکوره
وکیل باشد لازم آن اینست که بعزل معزول نشود و باین
بیان حاجت نیست با آنچه از جواهر مستفاد میشود از اینکه
مراد از شرط وکالت شرط بیع است و وکالة وانما یعنی غیر نفس وکالة
است پس باید بعزل منعزل نشود قال ان الوکالة و ان کانت
من العقود الجائزة بالذات لکن لا باس بلزومها من جهة العارض
کالشرط و نحوه و دعوی انه غیر مقتض لذلک بدفعها فرض کون
المراد منه البیع وکالة فهو کما لو صرح باشتراط عدم العزل لان
المراد مطلق حصول الوصف لها و ان عزل بعد ذلک زیرا که
کفایت میکند در لزوم و عدم تاثیر عزل اینکه مشروط حصول
وکالت باشد در تمام مدت اگر چه بر گشتن بشرط عدم عزل یا
شرط بیع وکالت نموده باشد با اینکه عدم تاثیر عزل در صورتی
که مشروط عدم عزل باشد معلوم نیست و ایضا اگر مرجع آن به
اشتراط بیع وکالت باشد لازم آن اینست که بر بیع واجب باشد به
مقتضی الشرط و حال آنکه واجب نیست و اگر مراد اشتراط جواز بیع

وکالة باشد این در معنی خود وکالة است پس اگر اشکال وارد باشد
باشد باین دفع نمیشود حاصل آنکه وکالت اگر از روی شرط باشد لازم است
و الا جایز است و وکالت عقدیه است و دعوی اینکه معنی وکالت قابل
لزوم نیست کما زعم پس وکالت مشروطه در ضمن عقد بعزل باطل
نشود بلکه بطلان بموت موکل نیز در این قسم از وکالت معلوم نیست اگر
چه دعوی عدم خلاف شده است بر بطلان آن مثل بطلان بموت وکیل
ملی بطلان بموت وکیل مع لزوم آن چه محل باقی نیست و اما بموت موکل پس
معلوم نیست هم چنین جنون او و دعوی خروجه عن قابلیة الاستنابة
بالموت و الجنون ممنوعة فان الوصایة ایضا استنابة بعد الموت و لا اشکال
فیها و یعلم من ذلک تحقق القابلیة و لذا در جواهر در باب وکالة تعلیل
فرموده است بطلان بموت و جنون موکل را باجماع نه عدم معقولیت اگر چه در باب
رهن دعوی عدم معقولیت کرده انتهی هذا کله اذا کان المشروط الوکالة
بنحو النتیجة و اما لو اشترط فی ضمن العقد ایقاع عقد الوکالة فلا اشکال
فی وجوب العمل به بمعنی ایقاع عقدها لکن هل تکون لازمة مثل
السابق اولا وجهان من ان الشرط و هو ایقاع العقد قد حصل و من ان المراد
و لو من جهة دلالة القرائن ارادة التوکیل الذی لا عزل فیه فکانه اشترط دوامه
عدم العزل و دعوی ان ذلک لا یقتضی عدم تاثیر العزل غایة الامر
انه عزل فعل محرما مدفوعة بانه لو سلم انه یرجع الی اشتراط عدم العزل
فیقتضی عموم وجوب الوفاء بالشرط عدم التاثیر لان مقتضاه ترتیب آثار

الوکالة بعد العزل نظیر ما تقدم فی المعاطات بعموم اوفوا بالعقود
لاثبات عدم تاثیر الفسخ لکن الانصاف انه مشکل فالاوجه ایضا ان
ان الشرط المذکور بملاحظة القرائن راجع الی اشتراط ایجاد عقد الوکالة
و ابقائها الی آخر المدة فکانه اشترط امرین احدهما ایقاع عقد الوکالة
و الاخر ابقاء تلک الوکالة الی زمان کذا نظیر شرط النتیجة فبالنسبة الی الامر
الثانی مرجع الی القسم الاول الذی ذکرنا انه لازم و لا ینعزل بالعزل هذا
غایة ما یمکن من التوجیه لکنه ایضا مشکل اذ لا نم انه راجع الی اشتراط
امرین هذا و اما بطلان هذا القسم من الوکالة العقدیة المشروطة فی ضمن
العقد بالموت و الجنون فقد یتخیل انه موضع وفاق و انه مما لا ریب فیه
نعم فی الجواهر فی باب الرهن بعد ما نفی تاثیر العزل فی هذا القسم کما تقدم
الاول قال نعم لا ریب فی جریان باقی احکام الوکالة علیها کالفسخ بالموت
و الجنون و الاغماء و نحو ذلک مما کان دلیله شاملا للوکالة المشروطة
فی عقد لازم و غیرها لکون کل منهما وکالة و لم یفد الشرط المذکور الا کونها
لازمة علی المشروط علیه بمعنی عدم جواز فسخها بنفسه باعتبار وجوب الوفاء
بالشرط لا غیر ذلک من احکام الوکالة انتهی لکن یمکن ان یقال ان کان راجعا
الی اشتراط الوکالة الباقیة الی زمن مقتضاه عدم تاثیر العزل کان مقتضاها
بقائها و لو بعد موت الموکل او جنونه نعم و لا یقدر المسلم من الاجماع علی بطلان
الوکالة العقدیة بالموت و نحوه انما هو ما لم یکن حقا لازما للمشروط
له و الله العالم مسئله (۱) در ضمن عقد لازم شرط ممکنه کرده

صورتیکه نوشته من از حال الی پنجاه سال مثلا در طرفین و سال بعد از
فوت من ده تومان صوم و صلوة و ده تومان رد مظالم و ده تومان
زکوة احتیاطا از برای من بدهد و لا عمرو مشغول الذمه میشود یعنی تومانها
با همه اولا بر او لازم است و ثانیا و رثه مشروط له هرگاه امضا
ننمودند مشروط له ترکه دیگری ندارد میتوانند که مطالبه نمایند که دو ثلث
این تومان مثل ما انتقل الیه است یا نه **جواب** در صورت مفروضه
ذمه عمرو مشغول میشود به تحصیل اعمال مذکوره معادل مبلغ سی
تومان و باید از عهده اینست که این از باب وصیت نیست که در زائد
بر ثلث محتاج با مضای وارث باشد پس اگر مال دیگر نداشته باشد نیز واجب
است تحصیل اعمال مذکوره و وارث را نمیرسد که بگویند دو ثلث وجه را بما بد
یا دو ثلث عمل را بما ببخش بجهت آنکه مفروض اینست که ملکیت میت بجهت وصیت نیست
که قابل انتقال بوارث باشد بجهت آنکه از برای او مالی نیست ندارد بلی مالک است
مشروط علیه عمل از برای میت را نظیر اینکه کسی شرط کند بر کسی که کنس
مسجد را بس کنس اگرچه عملیست که مالیت دارد در حد خود لکن از برای
مشروط له مالیتی ندارد بمعنی اینکه نفعی دنیوی عاید او نمیشود غایت
الامر ما یمکن فرض در مشروط علیه عمل از برای میت را بلی اگر بنحو تعدد
مطلوب بود یا بمعنی که شرط کرده بود که سی تومان بدهد یا معادل
این اعمال مذکوره را تحصیل کند و آنرا از برای میت بدهد یا بکند
ممکن بود گفته شود که بجهت تعدد مطلوب و بیم برگشتن بوصیت عمل را یا

عمل است لکن نه چنین است بلکه مشروط امرها جدا به نحو تقیید یا
اینکه بر فرض اینکه از باب تعدد مطلوب باشد هر دو مطلوب بنحو
شرط است و این مثل اینست که شرط کند که سی تومان از مال او بعد
الموت مال فلان باشد و مثل این حکم وصیت ندارد بلکه باید
از اصل مال الخارج بشود بلی اگر از باب تعدد مطلوب باشد و مطلوب
اول شرط در ضمن العقد باشد و مطلوب دویم از باب شرط نباشد
بلکه سفارش خارجی باشد از باب وصیت میشود و معلوم است که شرط
مفروض بر فرض تعدد مطلوب نیز راجع باین نحو نیست بر فرض اینکه
مرجع از باب وصیت باشد ممکن است گفته شود که ظاهر کلام او اینست که او
مذکوره برا او واجب است از باب احتیاط نسبت بزکوة و مظالم
باب وصیت واجبات است از اصل مال الخارج است بلکه وصیت بصوم و
صلوة و لو حجج نیز ممکن است ادعا شود که از اصل المال اگرچه خلاف مشهور
است لقوله ع دین الله احق ان یقضی مضافا الی عموم ادلة علی وجوب
العمل بالوصیة خرج غیر الواجبات فی کونها من الثلث و تبقی تحت العموم و ان
کانت غیر مالیة بدنیة و مما یؤید ما ظهر ما فی کلام المحقق القمی اعلی الله مقامه
حیث انه فی غیر موضع من اجوبة مسائله صرح فی نظیر السؤال المذکور
بانه من باب الوصیة و انه یخرج من الثلث ازانجمله در صورتیکه وجهی به
کسی هبه کرده باشد و آن شخص در عوض آن قرار داده نموده که
مدت بیست سال صلوة و صوم بجا آورد استیجار نموده یا خود بعمل آرد

فرموده است ظاهر اینست که این شرط صحیح است و از باب وصیت مندرج
بمعاوضه و وصیت بجعل و احد بعمل اهداء است پس گویا گفته است که
من ملک را بتو بخشیدم که عوض آن بیست سال عبادت بکنی و آن
بیست سال را برای خودم بکنی بعد از فوتم و هر گاه این مواهبه و وصیت
متحقق شد از ثلث معتبر است و وارث مستحق زاید بر ثلث است از آن
عمل مشروط له از اجرت المثل آن پس دو ثلث آن عمل را میتواند از برای
غیر خود وارد دهد و میتواند وصیت کند که مشروط علیه از برای
خود شخص بعد الموت بعمل آورد و هم چنین فرموده است در صورتی که هبه
کند ملک خود را به پسر خود و شرط کند که مائة تومان مثلا بدختر او بدهد
بعد الموت و در این جا علماء ایراد دو اشکال کرده است در صحت شرط
مذکور و جواب داده است از آن دو و حاصل اشکال اینکه از خواص شرط
اینست که بر فرض اینکه مشروط علیه بآن عمل نکند از برای مشروط له
خیار فسخ باشد و ایضا از خواص شرط اینست که بر مشروط علیه واجب است
عمل بآن و اگر نکند مشروط له را میرسد که او را اجبار کند بر آن و این
دو خاصه در حال حیوة مشروط له ثابت نیست و ثبوتشان از برای میت
نیز بی معنی است چرا که او را قدرتی نیست و احکامی متعلق باو نیست
تواند شد و وارث هم بالذات مستحق این معنی نیست از دو خاصه
از برای مورث او نبوده تا بارث باو منتقل شود و حاصل جواب او
از اشکال دوم اینکه حین بسته شدن شرط مشروط علیه واجب شد عمل بشرط

حکم دنیوی میشود از برای مشروط له برای او و بعد از موت بوارث میرسد
و حاصل جواب از اول اینکه اگر حق خیار فسخ در حال حیوة نبود لکن ممکن
است گفته شود که اصل در خیار اشتراط اینست که اصل بقاء ملک
ما دامت بحال خود و قدر مسلم از انقطاع سلطنت او صورت
عمل بشرط است پس در تصور عدم عمل انقطاع حق مشروط له از آن
ملک ثابت نشده پس همان حق بوارث هم میرسد و لذا اگر معصوم حکم
دهد بعدم وفاء او بشرط از اول حق خیار از برای او ثابت است
و این منتقل میشود بوارث و انت خبیر بما فی الاشکال والجواب
اما الاول پس بجهت اینکه بودن این دو از خاصه شرط بر وجهی که از
عدم این دو معنی شرط صورت نیابد و محقق نشود معلوم نیست
بلکه ترتب این دو با نبودن مانع است و الا معنی شرط محقق میشود با
عدم ترتب این دو نیز و بعبارة اخری از احکام شرطند نه از اجزاء
حقیقت آن و اما جواب پس جواب از دوم صحیح است لکن جواب از
اول بوجه مذکور تمام نیست چرا که حق خیار در حین تخلف پیدا
شود نه از حین عقد و لذا اگر فسخ کند جهلا یا بالقبل از مجیئ
زمان عمل بشرط حکم بصحت آن فسخ نمیشود اگر چه بعد عمل بشرط نکند
با اینکه حاجت این متمم نیست بلکه ممکن است گفته شود که حق شرطی که
از برای مورث بود که لازم آن ثبوت خیار بود عند التخلف بحق شرط
منتقل میشود بوارث پس اگر بعد از موت مورث مشروط علیه عمل

میکنند بشرط وارث خیار فسخ پیدا میکنند والله العالم و دعوی
اینکه حق الشرط چیزی نیست که بوارث منتقل شود بلکه بعد از میت
عقد و شرط نیست الا حکم شرعی بوجوب اعمال مذکوره بر مشروط علیه
و عند التخلف حق الخیار حادث میشود و مفروض اینست که در ما
نحن فیه تخلف بعد الموت گشته و میت قابل خیار داشتن نیست پس پیش
از تخلف حقی ثابت نیست که منتقل بوارث شود و بعد از ان مشروط
له قابل نیست از برای ثبوت حق و ثبوت از برای وارث فرع ثبوت
از برای مورث است مدفوع است بمنع عدم ثبوت حق قبل از تخلف کیف
و اللازم عدم جواز اسقاط حقه من الشرط مع انه لا اشکال
فی جوازه فان قلت ان معنی اسقاطه ابراء ذمة المشروط علیه
من العمل الواجب علیه و الا فلیس هناک حق آخر وراء وجوب
العمل له حتی یسقط بالاسقاط قلنا ان کان مجرد وجوب العمل له
کافیا فی صحة الاسقاط لزم فیما لو اشترط العمل لغیره ان یکون الامر
الاسقاط بید ذلک الغیر کما اذا اشترط خیاطة ثوب زید فانه یجب
بمقتضی الشرط ایجاد الخیاطة لزید مع ان امر الشرط بید الشارط لا
بید زید فلو اسقط الشارط حق الشرط الذی هو خیاطة ثوب زید یسقط
و لو اسقطه زید لا یسقط فظهر ان حق الشرط امر وراء وجوب العمل له
و ان شئت فقل ان الشارط مالک للعمل له او لغیره علی المشروط
علیه و هذا معنی حق الشرط و من المعلوم ان ملکیة العمل غیر الوجوب

التکلیف علی المشروط علیه و لا یتفاوت الحال بین ان یکون فائدة
العمل راجعة الی الشارط کما اذا اشترط خیاطة ثوبه او الی غیره
کما اذا اشترط خیاطة ثوب زید او کنس المسجد فعلی التقدیرین هو مالک
لذلک العمل علی المشروط علیه و هذا المعنی ثابت قبل التخلف و
بعده ففی مقامنا نقول ان المیت کان مالکا للعمل له علی المشروط
علیه و بموته ینتقل ملکیة العمل له الی الوارث و بالتخلف یحصل
للوارث الخیار لمکان عدم وفاء المشروط علیه بحقه المنتقل الیه
من المیت فظهر ان منع ثبوت حق للمشروط له بالشرط قبل التخلف
فی غیر محله غایة الامر ان حقیقة هذا الحق ملکیة الشرط یعنی المشروط
الذی هو العمل نعم هذا اذا کان الشرط من باب شرط التسبیب لا من
باب شرط النتیجة و اما فی شرط النتیجة فلیس وراء تلک النتیجة شیء و معه
لا یتصور التخلف ایض فاذا اشترط فی العقد ان یکون له الخیار او
یکون فی ذمة المشروط علیه درهم مثلا فبعد تمامیة العقد و الشرط لیس
الا ثبوت الخیار او اشتغال ذمة المشروط علیه بدرهم و لا یتصور
فیه التخلف لان المشروط قد حصل بتمامیة العقد و لیس للشارط
بعده حق الشرط و لذا لو جعل الخیار للاجنبی لا یکون امره بیده بل بید
الاجنبی و کذا مع لو اشترط اشتغال ذمة المشروط علیه بدرهم لزید فلیس له
اسقاط الشرط بل لزید ابراء ذمة المشروط علیه من ذلک الدرهم
و الشارط بعد الشرط یصیر اجنبیا ثم علی تقدیر التسلیم انه قبل التخلف حتی

میت و اینکه بعد از تخلف خیار حادث نمیشود ممکن است تصور شود و لکن بود
مقتضی آن خیار که شرط باشد در زمان حیوة مورث موجود
شد آن خیار حادث میشود بوارث نظیر اینکه بعد الموت ملکی مبیع
از برای صید حادث شود بسبب مقتضی که در زمان حیوة موجود شده
که منتقل میشود بوارث بلکه حاجت بوجود مقتضی حال
الحیوة نیز نیست بلکه وجود سبب ملک با حق بعد الموت نیز
موجب انتقال بوارث است بر تقدیر میشود ملکیت میت میته
منتقل میشود بوارث با اینکه ممکن است مع عدم قابلیت او
برای ملکیت ما یلحق کما لا یخفی پس اینها حقیقة منتقل میشود به
میت بعد بوارث باقی ماند کلام در اینکه حق الشرطی که بوارث رسید
آیا میتوانند آن را اسقاط کنند بعوض یا بلا عوض نسبت بتمام
عتاق یا بمقدار ثلث از آن بانه مقتضی بیانات متقدمه این است
اگر نتوانند چرا که حال او حال خود میت است کما اینکه خودش میتوانست
او نیز میتواند و اینکه مصرف عمل میت است ضرر ندارد بصحت اسقاط
مثل شرط خیاطت از برای اجنبی که منفعت شرط راجع بغیر صاحب حق
حق است و او میتواند اسقاط حق خود کند بلکه در این فرض که شرط
کرده باشد خیاطت از برای اجنبی را کما اینکه خود شارط میتواند
اسقاط کند علی الظاهر اشکالی در جواز اسقاط وارث نباشد و
ممکنست گفته شود که آنچه منتقل بوارث میشود مجرد حق المطالبه

شرط است والا چون مالک عمل میت است وارث نمیتواند آن را اسقاط
کند و ممکن است فرق ما بین مقدار ثلث و زاید آن لکن اظهر ترک
التخصیص است بنا بر آنچه مذکور شد که حق الشرط در حقیقت
مالک بودن عمل است نه مطالبه باشد و ثمره آن و متفرع آن
این است بعد الموت مالک عمل وارث میشود غایة الامر اینکه
عمل از برای میت است پس در حال حیوة میت مالک عمل است
مصرف آن بعد الموت مالک وارث است و میت وصی مصرف آن
پس اسقاط با وارث است سؤال یا عقد مصالحه که فائده
چند عقد را مثل بیع و اجاره و ابراء مثلا در بر دارد صحیح است
یا نه مثل اینکه بعد از تعیین بگوید صالحتك علی الدار بمعاوضة
و منافع الدکان المرقوم و اسقاط حقوق فلان بکذا جواب
مانعی ندارد و ضرری ندارد که از برای مجموع یک عوض
قرار دهد که مقسط شود بر همه و معلوم نشود حصه
هر یک از عوض هم ضرر ندارد بلکه اگر جمع کند ما بین بیع و
اجاره بصیغه واحده و عوض واحد بنی علی الظاهر صحیح است
مثل اینکه بگوید بعتك الدار و اجرتك الدکان بکذا او بگوید
بگوید قبلت و عدم معلومیت ثمن در بیع و عوض در اجاره
مضر نیست چون مناط معلومیت مقدار عوض مجموع است نظیر
اینکه مال الغیر با مال خود را بفروشد بصیغه واحده و

عوض واحد بلکه محقق در شرایع در باب نکاح فرموده که یجوز ان
یجمع بین نکاح وبیع فی عقد واحد ویقسط العوض علی الثمن
ومهر المثل ولو کان معها دینار فقالت زوجتک نفسی وبعتک هذا
الدینار بدینار بطل البیع لانه ربا وفسد المهر وصح النکاح اما
لو اختلف الجنس صح الجمیع وقال فی موضع آخر ویجوز ان یتزوج امرأتین
بمهر واحد یکون المهر بینهن بالتسویه وقیل یقسط علی مهور امثالهن
وهو اشبه ودر جواهر نفی وجدان خلاف کرده است در جواز جمع امرأتین
یا اکثر در عقد واحد وجواز قرار دادن مهر واحد از برای امرأتین یا
اسناد باکثر داده است بل صرح بعض وظاهر الغنیه عدم الفرق فی
ذلک یعنی جواز جمع الامرأتین فی عقد واحد بین اتحاد الزوج وتعدده
کما لو قال مثلا زوجت فاطمة زیدا وهندا بکرا فقال کل منهما قبلت
والمراد باتحاد العقد اتحاد ایجابه وقبوله او احدهما فتعدده یکثر
تعدد ایجابه وقبوله وعلی ذلک یمکن اجتماع البیع والنکاح وغیرهما
العقود فی عقد واحد فضلا عن جمع المنقطع والدائم بان یقول
بعتک العبد واجرتک الدار وزوجتک فاطمة بکذا فیقول الرجل مثلا
قبلت کل ذلک للاطلاق والادلة وعمومها من الامر بالوفاء بالعقود
وغیرها انتهی وبالجمله اشکالی در جواز مفروض سؤال نیست چون مفروض در
اینست که جمیع داخل در یک عنوان شده باشد که صلح باشد فقط لکن هم
متعدد بلکه جمع دو معامله بعوض واحد نیز با اتحاد مالکین صحیح است

با تعدد انها لکن مثل امرأتین در مهر ومالکین در بیع یا در بیع
واجاره پس صحت آن بلا اشکال است از جهت جهل بحصه هر یک
چنانچه نقل شده است از شیخ در خلاف که منع فرموده است صحت بیع
مال الرجلین مالکین بثمن واحد در صورتی که اشتراء جبر وبجهه اشاعه
نباشد از جهت جهالت لکن اقوی تفصیل است ما بین اینکه آن جهالت
موجب غرر باشد یا نباشد پس در صورت دویم صحیح است لان
القدر المسلم من البطلان مع عدم العلم بالعوضین فی غیر
صورة لزوم الغرر هو ما اذا لم یکن مجموع ما وقع علیه المعاملة معلوما
فتدبر **سؤال** در ضمن عقد لازم زید بر عمرو شرط می
کند که هر گاه مستحقا للغیر در آید مبیعی که در عقد سابق یا در
مستقبل بوده الی پنجاه سال کهلا الی پنجاه تومان مثلا مشغول الذمه
باشد از برای مشتری وفعلا تا بالفعل ابدا ما ظهور استحقاق غیر
در مبیع که در مکر بوده مشروط علیه مشغول الذمه میشود یا خیر واگر
فوت شود مشروط علیه از ترکه او مشروط له حق دارد که بردارد یا
خیر **جواب** بلی ظاهر صحت شرط مذکور است وبعد از تحقق استحقاق
للغیر ذمه مشروط علیه مشغول میشود وبا فوت او باید از ترکه او
اخراج شود مثل سایر دیون یا مشروط له بدهد ورثه
مشغول نیز دارد که انکر مماطله کنند یا جاهل بحال باشند
در این صورت میتوانند از باب تقاص بردارد لکن احوط المبتدا

ازعمال شرع است **سؤال** متعارف است که بقال یا غیره بعض اجناس را از ما للدین میاورد بعنوان معامله بدون تعیین قیمت و میگوید قیمت آنهرچه باشد بر عن نقدا یا الی اجل آیا این معامله صحیح است یا نه و اگر بدهد بعنوان قرض بعنوان معامله نباشد بلکه بمجرد اذن در تصرف باشد باین شرط که قیمت آن را بدهد اگرچه مثلی باشد آیا صحیح است یا نه **جواب** اما بعنوان معامله پس باطل است لجهالة الثمن والعوض و اگر بعنوان اذن در تصرف باشد پس ممکن است تصحیح آن بیکی از دو وجه اول آنکه بعنوان قرض باشد پس به اذن که در تصرف کو یا مأذونست در تملک آن بجهة قیمت و لا بعنوان قرض ثم بیعه لنفسه شیئا فشیئا لکن این اگر قیمی باشد مانعی ندارد بنابر اینکه قرض در قیمی بقیمت است و اگر مثلی باشد مبنی است بر جواز اشتراط قیمت در مثلی یا مثل در قیمی و این مطلب اگرچه خالی از اشکال نیست لکن صحت آن بعید نیست چنانچه صاحب جواهر نیز احتمال داده است بعد نقله عن الشافعی قال لم یجوز فی کلامهم قرض المثلی مشترطا للعوض بالقیمة کما سمعته عن الشافعی فی الخبر و کذا قرض القیمی مشترطا مثله الصوری بناء علی ضمانه بالقیمة مع الاطلاق و علی العکس یحتمل لعدم الاطلاق و قوله العرض و عموم المؤمنون عند شروطهم نفی جوازه ما لم یندرج تحت جر النفع کما اذا اشترط الزیادة فی قیمته بلکه ممکن است بتایید طلب بعض خبار که

وادله دیگر در اقراض خبز است که با اینکه قیمی است که جایز است رد مثل که خبر صباح بن سیابه قلت لابی عبدالله ع ان عبدالله بن ابی یعفور امرنی ان اسئلک قال انا نستقرض الخبز من الجیران فنرد اصغر منه او اکبر فقال ع نحن نستقرض الجوز الستین و السبعین عددا فیه الصغیر و الکبیر لا باس و خبر اسحق بن عمار قال قلت لابی عبدالله استقرض الرغیف من الجیران و ناخذ الکبیر و نعطی صغیرا و ناخذ صغیرا و نعطی کبیرا قال ع لا باس و در آیه نبوی صلی الله علیه و آله که بعیر استقرض بکر او رد باذلا تارة و اخری استقرض بکر فاما بعیر مثله پس در قرض اینجا لازم است رد عوض او اما قیمت بودن در قیمی و مثل بودن در مثلی پس داخل در حقیقت آن نیست بلکه مقتضای اطلاق است پس با شتراط عکس ضرر ندارد کما اینکه با عدم اشتراط در مقام وفا اگر با تراضی وفا بغیر ... استقراض بقرض اذن مالک باینکه تملک کند قرضا که عوض آن را قیمت بدهد هرچه باشد ظاهرا صحیح است و معلوم است که ندانستن قیمت حین القرض شرط صحت آن نیست تا از جهة جهل باز اشکال پیدا شود **دویم** آنکه باذن در تصرف باشد به بیع از برای خود اگرچه قبل التصرف مالک نشود لکن بعد از آن شیئا فشیئا مالک شود ثمن را با اینکه مبیع در ملک او نباشد و در ملک مالک اول باشد لکن این وجه مبنی است بر جواز بیع لنفسه مال

ما فی الذمة که مقرر نداردی خلاصه اینکه اگر نقد قیمت کند بعد از انجام بیع استقراض ع

لغیر باشتراء لنفسه بمال الغیر و اگرچه ظاهر مشهور عدم جواز

او است بلکه از صحیح جواهر مستفاد میشود احتمال اجماعی بودن

ان قال فیه فی بیع لو دفع الیه دراهم وقال اشتر لنفسک طعاما لم یصح شراء

وصح فلا یتعین له وقال فی الجواهر بعده بلا اشکال فلا خلاف فیه لامتناع

الشراء بمال الغیر لغیر ما دام علی ملک الغیر باذنه اقتصارا علی المتیقن

من اطلاق ادلة البیع فیبقی اصالة عدم النقل بحالها الا ان الانصاف

عدم خلو ذلک من البحث ان لم یکن اجماعا انتهی بلکه بعضی دعوی عدم

معقولیت کرده اند چرا که مقتضای معاوضه دخول عوض است در ملک من

خرج عن ملکه المعوض والا معاوضه معنی ندارد لکن اقوی

صحت است چرا که اجماع معلوم نیست و این اقتضا ممنوع است

و منافی حقیقت معاوضه بودن نیز ممنوع است بلکه منافی اطلاق

از استدلالات در صورت اذن ما بعی ندارد زیرا چه در حقیقت معاوضه

معتبر نیست که از برای هر یک از طرفین عوضی باشد که قائم بود از آن

جا دیگر حتی از حیثیت مالک یعنی دخول در ملک از کسیکه عوض

دیگر از ملک او خارج شده این معتبر نیست و لذا اگر بگوید بیع کن مال مالک

او اشتر بمالی لک صح عنه فهمیده میشود و ادعا هم اینکه حقیقت مراد

او نیست که اولا تملک کن و بعد با او معامله کن بار از

برای من معامله کن و بعد مال مرا تملک کن مدفوع است باینکه اینها بر

خاطر او نیست و مع ذلک منافق مفهوم میشود حاصل اینکه ممکن

تصحیح علی مذکور باینکه مالک جنس اذن بدهد که بعد از مال او

برداشته از برای خود بفروشد با ضمان قیمت آن در حین برداشتن

نظیر اذن در اتلاف فال العوض و در غرامات هم لازم نیست که

عوض و غرامت در مثلی لابد مثل و در قیمی قیمت باشد بلکه ممکن

است که بمثل آنچه در قرض گفته شد جایز باشد اذن در اتلاف

مثلی با اشتراط ضمان قیمت آن یا بعکس لکن اینها در و قیمی است که

قصد ایشان چنین باشد و اما اگر مالک یا بقال ظاهر در بعض

معامله میدهند و منکرند پس لابد باطل است نمیشود با یک

تصحیح کرد والله العالم **سؤال** در عقد وکالت اشتراط تغییر

زمان مطرا یا نه چه وکالت ابتدائی چه وکالت در ضمن عقد لازم

مثل اینکه در ضمن عقد مهر شرط میکنند وکالت ثابته از برای

که در صورت حلول اجل دین وفا دین غیر مرهونه از آن فروشد

واستیفای حق خود را نماید یا مدعی میخواهد که الی یکسال تمامی

وکالت نمیخواهد و هکذا مثل اینکه در ضمن عقد لازم شرط میشود

وکالت بر زوج بر تطلیق زوجه او در صورت رفتن از مکان معین و

نیامدن الی شش ماه الی ان وقت طلاق بدهد معین میخواهد یا

نه و بر تقدیر نخواستن هر زمان که فعل موکل فیه را بجا بیاورد

صحیح است یا خیر **جواب** بسم الله الرحمن الرحیم بدو وکالت

مطلقا تعیین مدت لازم نیست و ما دام که او را عزل نکرده باشد

یا جزء غلها ورسیده میتوان عمل موکل فیه را انجام داد و مضی است

سؤال آیا صحیح است وکالت در رجوع بعد از طلاق بر فرض عدم صحت آیا تبعاً صحیح است یا نه مثل اینکه وکیل میکند که زوجه او را طلاق بدهد و بعد از طلاق هم وکیل است در رجوع هم باشد جواب بلی صحیح است به دو قسم توکیل در سه طلاق و رجوع بعد از او نیز صحیح است یعنی بنا بر اقوی ظاهراً باشد علی الاقوی

سؤال در ضمن مصالحه شرط کند ثبوت خیار فسخ مستمر از برای مصالح الی بیست سال هلالی بنفسه و لسانه لا الانشاء القولی آیا این خیار ارث میشود در صورتیکه فوت مصالح در زمان خیار و در صورتیکه اینطور بگوید خیار فسخ از برای تو باشد الی بیست سال هلالی مثلاً در صورت حیوة یعنی در صورت حیوة خیار فسخ داری در زمان حیات آیا ارث میشود یا نه عرض دیگر آنکه خیار فسخ طول مدام الحیوة صحیح است یا این قید که و لو بکیا غلب از عمر تو باقی باشد یا بنحو ما لا مثلاً یا بدون این قید غرض اینستکه بدون قید یا مقید مسائی است یا نه کدام صحیح است جواب چون شرط کرده است که فسخ بنفسه خود باشد قابل موروث شدن نیست و هم چنین خیار مادام الحیوة لکن صحت این شرط در مثل صلح اگر مبنی بر مسامحه باشد یا نه مثل بیع و غیر آن از معاملاتیکه مبنی بر مغابنه است از جهت جهالت مدت محل تأمل است و فرقی نیست در صحت و موروث نبودن ما بین اینکه مقید

کند

کند بقید مذکور یا نکند سؤال بیت خانه به پسر منتقل نماید بنحو صلح یا هبه که صداق زوجه مرد نماید و غرض آنکه پسر فقیر است و حاجت بخانه ندارد هم بجهت مسکن خودش هم بجهت صداق بودش و مفروض آنکه پسر یا آنکه خانه را باو بخشیده حق نداره در اینکه ساکن باشد در خانه دیگر خودش آیا این خانه که باو بخشیده است چیزهائیستکه خمس باو تعلق میگیرد بنا بر احتیاط یکه عیب باشد در هبه صلحیکه مدیون بقصد الاکتساب باشد یا آنکه از جمله مؤونه است مستثنی است

جواب بلی حاجت پسر بخانه بأحد الوجهین خمس تعلق نمیگیرد بلکه بجهت سکنی حاجت نداشته باشد و بقصد صداق هم نکند تا سال تمام شود احوط دادن خمس است بنا بر احتیاط مفروض که لا یترک است

سؤال زید ملک غیر را صداق قرار میدهد بدون اطلاع این غیر یا اینکه ملک غیر را صداق مینماید و زوجه بر این معنی مطلع نیست و مالک هم امضا نمینماید آیا عقد صحیح است و رجوع به مهر المثل میشود یا آنکه اشکالی در عقد باشد و سؤال دیگر آنکه زاید بر مهر السنه چنانکه متعارف است صداق نمودن خالی از اشکال و احتیاط است یا آنکه اشکالی دارد و بر تقدیر لخیر مقرر به صحت عقد میباشد یا آنکه عقد صحیح است جواب اگر چه مشهور حکم کرده اند صحت عقد و رجوع بمهر المثل لکن این مطلب خالی از شبهه نیست مگر آنکه رضا زوجه مقید باشد بمهر بودن ملک الغیر که بر تقدیر اطلاع بر حقیقت حال راضی نباشد صحت عقد مشکل است بلکه جمعی فقها فرموده اند در مسئله نظیر این

تمام میشود در صورتیکه رضای هر دو جنبه معین نباشد و [illegible]
عقد را و اگر نخواسته باشد لحوظ طلاق دادن است سؤال
شرط میکند در ضمن عقد لازم خیار فسخ در خصوص عدلین باعتقاد
خود را الی ده سال مهلا الی مثلا بر تقدیر [illegible] اما این شرط صحیح است و
بر فرض صحت ارث میرسد یا نه جواب بلی صحیح است و ارث
برده میشود اگر معلوم باشد که آن دو نفر که در حضور ایشان [illegible]
باعتقاد او عدالت دارند سؤال بعضی از کسبه از اهل [illegible]
غیر آن جنسیکه مشتری میخواهد میدهند خصوصا یا وصفا مثلا
مشتری میگوید گوشت بز بده و ماده میدهد و میگوید نر است یا
میگوید ماست گوسفند بده گاو میدهد یا میگوید چیتی بده که رنگ
او سرخ باشد چیتی میدهد که رنگش دیگر است در رنگ و [illegible] یا میگوید
نبات یزدی بده او نبات [illegible] میدهد و هکذا از این قبیل
ایا صحیح است و پولیکه از این کاسب حلال است در صورتیکه مشتری ملتفت
نشود و اجنس را تصرف نماید یا نه جواب اگر فرق مغایر باشد
بالجنس مشتری گفته جنسا مثل اینکه ارد گندم خواسته و باین جنس [illegible]
خریده و ارد جو داده معامله باطل است چون عوضین باید جنسا معلوم
متباین باشند و اگر وصفا مغایر باشد مثل امثله مذکوره صحیح است
و بایع معصیت کرده از جهة دروغ گفتن و تدلیس ولی از برای مشتری
بعد از اطلاع خیار فسخ ثابت است از جهة تخلف شرط یا وصف [illegible]

در

در صورتیکه بیع شخصی باشد اگر بیع کلی باشد و غیر آن را داده بیع باطل
نیست بلکه قبض آن باطل است سؤال هل یکون الخمس ما وقع الصلح علیه
من دون ان یقصد الاکتساب به ارز الحنطة ولو معوضا او هبة او الخمس او الزکوة
او فی النماء والزیادة القیمیة او العینیة المتصلة او المنفصلة
مما ذکر اعنی ما وقع الصلح علیه غیر مقصود بها الاکتساب او قریبه منه
عن القصد المذکور او فی الربح المترتب ثم انه یمکن الاطلاع علی التنویه
بعض ما ذکر من النخبة الا انها العبارة لقصور فهمی قاصرة عن ایصال المراد
فالمسئول من جنابکم العالی ذکر الفتوی فی شقوق المسئلة بتمامها وجمعها
جواب بسم الله الرحمن الرحیم یجب الخمس علی الاحوط فی جمیع المذکورات عدا الخمس
والزکوة والزیادة القیمیة والله العالم سؤال ما المقصود من النفقة وهل
یجوز لمن یجب نفقته علی غیره تناول الخمس او الزکوة بقدر مؤنة سنته
فیهما من غیر من یجب نفقته علیه جواب النفقة ما یحتاج الیه فی المعاش علی
الوجه المتعارف اللائق به من الخبز والادام والکسوة والمسکن والخادم
[illegible] الیه ونحو ذلک من الاثاث والتنظیف وفلوس الحمام والظاهر ان منه ما یحتاج
الیه فی الغسل والوضوء ونحو ذلک کما ان لیس منه الکتب العلمیة ومهر الزوجة
نفقتها فلا یجب علی المنفق اعفاف المنفق علیه بالتزویج والاحوط عدم الاخذ
من الزکوة او الخمس اذا کان نفقته علی غیره وکان باذلا بل لا یبعد عن قوة [illegible]
الی بعض الافراد حیث انه لا یعد فقیرا [illegible] نعم یجوز له الاخذ [illegible]
الی ان [illegible] علی [illegible] بالنسبة الی المنفق [illegible]

[illegible]

ان يعطي زكوته لم يجب عليه انفاقهما بالنسبة الى ما لا يجب عليه كهم
وانفاقها وكتب العلم ونحو ذلك مما يحتاج اليه سؤال ان كان الشخص
متمكنا من مؤنة سنته لا ان له على ذمة غيره مال يكفي مؤنة سنته او بعض
السنة ولكن لا يكون متمكنا فعلا لامتناع المديون او لاعدامه ويحتمل
التمكن منه والقدرة عليه في اثناء السنة فهل يجوز له في زمان العجز عن
الوصول الى حقه اخذ الخمس والزكوة حيثما جاز له بقدر مؤنة سنته
جواب اذا كان مايوسا من الاخذ ابدا بحيث يعد فقيرا جاز له اخذ الا
والا فلا سؤال لو كانت ذمة المكلف مشغولة بواجب من الواجبات الفورية
تصح منه العبادات الموسعة ولا تصح لاجل اقتضاء الامر بالشيء النهي عن
ضده او عدم الامر بضده او لغيره كان يكون نص خاص يدل على بطلان العبادة
عند اشتغال الذمة بواجب جواب الاقوى صحة العبادة الموسعة و
ان كان عاصيا بتركه للواجب المضيق سؤال عرق الجنب من الحرام نجس او
طاهر جواب الاقوى انه نجس سؤال الافعال التي يوقعها المسلم في مال
الغير محمول على الصحة او لا وعلى الاول على الصحة الواقعية او الصحة عند الفاعل
جواب اذا كان المال في يده يحمل تصرفه على الصحيح الواقعي للسيرة المستمرة
واذا لم يكن في يده كان يبيع دار الغير او يؤجره مع عدم كون الدار في يده فلا يحمل
الا على الصحة عند ... انه لا يتمكن بنفسه والا فلا يجوز للغير ترتيب الاثر
على تصرفه مثلا سؤال يجب الترتيب عند عدم العلم به في الصلوة
الفائتة او لا بل انما يجب مع العلم والا فلا او ما الضابط في الامكان لو جعل

هو المناط جواب يجب الترتيب ولو مع الجهل يجب التكرار الا اذا
استلزم الحرج سؤال هل يجوز التبعيض في التقليد في المسائل بعد ما
كان المجتهدان متساويين ولم يعلم او يظن بتفاوتهما جواب نعم
يجوز التبعيض ما لم يستلزم العلم الاجمالي بمخالفة الواقع سؤال هل
يصح الغسل من المكلف اذا وجب عليه تعجيل الخمس وكان مديونا بالكيفية
الدين ولم يكن متمكنا الا ان يعطي عوضا عن اجرة الحمام من المغتسل
واعطاه اياه دون رب الدين جواب اذا امكنه الغسل بوجه من الوجوه
من دين وماء بارد او غير ذلك من الوجه في الغسل فالغسل صحيح وان
ترك اداء الدين واما اذا لم يمكن الغسل الا بصرف هذا المال فيه بطل لا
لان الامر بالشيء يقتضي النهي عن ضده بل لانه ليس مأمورا بالغسل حينئذ
شرعا بل وظيفته التيمم والله العالم سؤال يجوز اعطاء القيمة في
كفارة رمضان ونحوه وتعيين الاطعام او الامداد من الحنطة وهل يجزي
في الكفارة الشعير جواب لا يجزي اعطاء القيمة الا ان يوكله في شراء الطعام
نيابة عنه ثم اخذه كذلك من باب الكفارة والاقوى كفاية مطلق الطعام
حتى الشعير وان كان الاقتصار على ما في النصوص من الحنطة والدقيق والخبز
اولى بل احوط سؤال ضميمه در عبادات يا حرام است يا راجح است يا مباح
و هر يك از سه صورت يا تابع است يا مستقل است يا نه يعني كه هر يك از عبادت و
ضميمه علت مستقله است كه اگر هر يك از آنها اگر باشد عمل را بجا مي آورد يا اينكه هر يك
جزو علت هستند كه هر دو با هم علت اند كه هر كدام منفرد باشد عمل را بجا

نماز ویا اینکه ضمیمه علت است و عبادت بالتبع یا عبادت اصالة

وضمیمه تابع است حکم دو از ده صورت امر بوده فرمایید **جواب** ۱۶ بسم الله الرحمن

الرحیم هر گاه ضمیمه محرمه ریا باشد مبطل است در جمیع صور واگر

محرمه غیر ریا باشد در صورت استقلال قربت قوی صحت است هر چند

غیر مقارن باشد و هم چنین اگر راجح یا مباحه باشد که با المتقال در

قربت صحیح است اگر چه ضمیمه نیز استقلال داشته باشد علی الاقوی

سؤال ۱۷ حال در از صورت فرق حکم شخصی مخصوص این چند صورت را

بعد ذیل هریک مرقوم فرمایید که محل حاجت شخصی زید میگوید

پنج تومان مثلا میدهم بشود رضوتیکه الی یک ماه هلالی که اینما

مبارک در قضای امت نمازهای یومیه خود را که واجب است بتو دهد

است بخوانی بیایی در فلان قریه بخوانی یا در این مسجد که من ساخته‌ام بخوانی

زید هم قبول میکند و میگوید ضمیمه مباح است و دخیل در اصل عمل

هم نیست ولی موجب اختیار بعض افراد است بر بعض و ضرر ندارد لهذا این

مطلب بخیال هم میرود در امکنه مرغوبه نماز خود را میخواند و لا لما اینخیال نه بدیع

و این داعی منافاة با اخلاص ندارد یا دارد و بر فرض داشتن یا این شخص

مشغول ذمه باین پنج تومان که از باب جعاله باشد بر فرض عمل زید یا نه

میشود **جواب** بلی خیال مذکور صحیح است بر فرضی که نماز خود را

اتمام خواهد خواند و اختیار خصوصیت فرد بداعی اجرت باشد بلی در

جائز و اشکال در صورتی است از حیثیت منافاة با قربت و مثال الان ذکر شد

چون داعی قربت در اصل عمل مستقل است ضرر ندارد و از حیث

اخذ اجرت بر واجب اینجا هم ضرر ندارد در اختیار فرد است نه بر

اصل واجب لکن باید آن شخص پول دهنده غرض صحیح عقلانی داشته

باشد در اجرت دادن که معامله سفهی نشود و امر آن سهل است و بر

تقدیر سفهی بودن ذمه او مشغول میشود **سؤال** ۱۸ یا اینکه میگوید

پنج تومان از خمس یا زکوة یا مال خودم بتو میدهم بر تقدیر که از

ما مبارک مثلا نمازهای خودت را که باید بر اخذ بخوانی در وقت

مکان بخوانی یا اینکه بنحوی که میگیرم یکماه نمازهایت بخوان در اول وقت

فضیلت بخوانی یا میگوید فلان قدر میدهم که حتما نافله شب بخوانی

برای خدا یا فلان قدر میدهم یکماه برف آن هر کس عادل باشد نماز جماعت

بخوانی **جواب** صورت مذکوره تماما صحیحست با محفوظیت قصد قربت

در اصل عمل بلی هر گاه اجرت بگیرد برای امامت کردن اجرت حرام است

لکن جعل بر رفتن بر مامومین ضرر ندارد با محفوظیت قصد قربت

سؤال ۱۹ شخص احتمال خلل و نقص در نماز خودش میدهد در نماز روزه

خود میدهد لکن یقین ندارد که واجب باشد قضا اکنون میخواهد مثلا

یکسال نماز قضا بخواند احتیاطا بجوری بخواند که هر گاه واقع بر

ذمه هر یک باشد بری الذمه شوند یا ممکن است یکسال ممکن

نیست بر فرض امکان این جورند صحیح یا خیر بر فرض عدم صحت هر

جوری که صحیح است مرقوم فرمایید **جواب** نیت میکند این نماز قضا برای

برتقدیریکه بر ذمه ام باشد والاّ نیابت والدم باشد در صورتیکه بر ذمه
ایشان باشد والاّ برای والده ام باشد یا عکس این اول نیابت از والده
و با بودن بر ذمه او نیابت از والد والاّ برای خودش باشد صحیح است
هرگاه اصالة او اشکال داشته باشد تردید بین همان نیابات باشد
چه طور است مثل اینکه میگوید نیابت از والد و با بودن در ذمه او
نیابت از والده والاّ برای برادر یا همشیره ام باشد مثلا غرض دیگر
بین خمس یا زکوة و مظالم تردید نماید مثلا دهنده شک کند نسبت
تواند زکوة بدهد لجهة صید هد بستید و قید میکنند زکوة و یا
بر ذمه ام نیست خمس الخ محمد باشد و با بودن بر ذمه ام رد مظالم ایضا
و با بودن نه صدقه مستحبه باشد یا مسئله دیگر همین صورت را اعاده
از تردید فوق بین خمس و زکوة و رد مظالم میکرید در صورتیکه نبود
هیچ کدام بر ذمه ام مال والدم باشد خمس یا زکوة یا مظالم و بر فرض اینکه
هیچ کدام بر ذمه او نباشد خمس یا نبود زکوة یا نبود رد مظالم و بر فرض
اینکه بر ذمه او هم نباشد برای اخوی ام باشد خمس الخ جواب بسم الله الرحمن
الرحیم بعید نیست صحت در همه صور مذکوره بنحو مذکور بلکه خالی
از قوة نیست سؤال معتبر است در تحقق عقد وکالت ایجاب خاصی مثل
وکلتک یا انت وکیلی یا اینکه پس اگر گفته شود تو وکیلم در فلان عمل و او به
گوید بلی کفایت میکند و وکالت شرعیه متحقق میشود یا نه و بر تقدیر
عدم تحقق وکالت یا عملیکه واقع شده مبنیا علی هذا النحو

من التوکیل یعنی بطریق استفهام و نعم صحیح است و منجز و لو کان من
باب الاذن یا اینکه فضولیست و محتاج باجازه است مثل اینکه
متعارف است در عقد نکاح دواما و انقطاعا اکتفا بهمین نحو
از توکیل مینمایند و عاقد واقع میسازد عقد را بعنوان توکیل
اینکه موکلتی مثلا بنابر اعتبار ایجاب خاص در وکالت این نحو
عقد نکاح صحیح و منجز است یا نه و سؤال دیگر اینکه قبول فعلی کفایت
میکند در وکالت یا نه و اتصال الایجاب بقبول معتبر است در
او یا نه جواب بسم الله الرحمن الرحیم در وکالت ایجاب
و قبول خاص معتبر نیست بلکه هر لفظیکه دال باشد کفایت میکند
حتی استفهام و نعم و قبول فعلی هم کافی است هر چند ایجاب
بلفظ باشد بلی هرگاه وکیل کند در بیع و او بیع کند مشکل است
کفایت کند در قبول اگر چه بیع صحیح است از جهة اذن چون باید عمل به
وکالت بعد از تمامیت عقد آن باشد و در صورت مفروضه بیع
بر طبق وکالت نیست مگر آنکه گفته شود که در مقام بیع بر آمدن قبول است
پس بیع بعد از تمامیت میشود و کیف کان اتصال قبول بایجاب شرط نیست
بنابر اقوی سؤال زانیه عده دارد یا نه و همچنین موطوئه
بشبهه عقد مثل اینکه زوجه یا زوج یا هر دو اعتقاد نموده
بوده اند صحت عقد را بعد معلوم شد باطل است بر تقدیر ثبوت عده انها
مبینا مفصلا بیان نمائید جواب زانیه عده ندارد لکن

واولی ع

استبراء در حرام است بیک حیضه مگر آنکه خود زانی باشد که در این
صورت استبراء نیز ندارد هر چند با احتیاط است چنانچه مقتضای روایتست
است و در وطی بشبهه عده واجبست و عده آن عده طلاق است و در
صورتی که شبهه از یکطرف باشد نیز واجبست عده اگر شبهه از طرف زوج باشد
و هرگاه زوج عالم باشد ببطلان عقد یا زانی باشد بدون عقد نیز زن
از طرف زوجه شبهه باشد نیز احوط است چنانچه مقتضای عموماتست و بعضی هم
تصریح کرده‌اند **سؤال** عقدی واقع میشود فضولاً از جانبین و بعد مثلاً
بعد از اطلاع فوراً اجازه نمیکند و رد هم نمیکند بلکه میگوید اختیار
با پدرم میباشد و در واقع پدر شرعاً راضی است یا آنکه تعلیق مینماید زوجه اجازه را
و اجازه نمود یا اجازه مینماید یا این مقدار امضائی که زوجه مینماید صحیح
عقد میشود یا نه و در مثال مذکور اگر زوجه بگوید پدرم جواب نداد اگر پدرم
گفت امضا نما من امضا میکنم و الا فلا بعد از زمانی که پدر مطلع شد و
را امر نمود باینکه امضا نما و او هم امضا نمود یا اجازه شرعیه متحقق میشود
یا نه **جواب** در هر سه صورت امضاء زوجه صحیح است و ارکان عقد ثابت و خارج است
سؤال در عقد ازدواج زوج و زوجه معین مینمایند مهر را و وکیل هم
نمایند دو نفر را در عقد با مهر معین با اینها مهر را نوعی دیگر قرار میدهند
مثلاً وکیل پول سفید نمایند وکیل پول سیاه همان مقدار پول سفید عقد
جاری میسازد و مثل اینکه مقصود موکل قصر مسکوکه رایج المعامله بوده وکیل
مطابق همین مقدار پول نه جاری سازد نه بعد و مفروض اینکه زوج و زوجه

در واقع راضی هستند به مناط رقوم وکیل صیغه را جاری نموده است
زیرا که غرض ایشانها در اصل مهر نبوده بلکه مقصود اصلی ایشانها ازدواج
بوده یا آنکه این خصوصیات ملحوظ ایشانها بوده مگر از باب آنکه مهر معین
شود و مجهول نباشد یا چنین عقد صحیح و منجز است یا آنکه داخل در
عنوان فضولی است و محتاج باجازه است و این بیان فرمایید حکم صورتی را که
موکل تعیین نموده پول سفید مثلاً وکیل عقد را جاری میسازد به پول
رایج من دون تعیین و عرض دیگر آنکه در عقد فضولی اگر اجازه بعد
از دخول متحقق شود ثمره دارد یا محتاج به تجدید عقد میشود
جواب در مسئله اولی اگر معلوم باشد که خصوصیات ملحوظ نبوده است
منجز است و داخل در عنوان فضولی نیست و اما مسئله دوم پس تعیین مهر
شرط صحت نیست و بدون آن عقد وکیل فضولی میشود پس اگر اجازه کند عقد
صحیح است به مهر و در مهر باید رجوع شود بمهر المثل یا آنچه بر آن هر دو
متوافق شوند بلی هرگاه در پولهای رایج اختلاف رغبت نباشد که
محتاج بتعیین باشد یا فرد منصرف الیه باشد معلوم باشد که خصوصیت
منظور موکل بوده عقد منجز است و اما مسئله سیم پس فرق نیست ما بین قبل
الدخول و بعد از آن در صحت اجازه والله العالم **سؤال** در ازدواج زنی که
موجب عده میشود در هر کجا چه زوجه چه موطوئه بشبهه غیر حامله است
غیبت تمام حشفه است پس اگر شأن زن آن داشتن باشد عده واجب است و اگر
بداند خون فی الجمله را یا مطلق غیبت است **جواب** بلی مناط غیبت تمام حشفه

یا قدری از کسی که مقطوع الحشفه باشد نیز اگر معلوم شد است حکم
در جمله اخبار التقاء ختانین و در صحیحه محمد بن اسمعیل که اذا التقا ختانین
بتغییب حشفه آمده و این صحیح اگر چه در حکم وجوب غسل است لکن ظاهر فرقی با
چنانچه مستفاد از اخبار است که اذا التقی الختانان وجب المهر والعدة و
الغسل پس دیگر از مقدار مذکوره عده واجب نیست چنانچه غسل نیز
واجب نیست و با علم بدخول فی الجمله و شک در تغییب عده و غسل واجب نیست
و اخبار مطلقه که حکم را معلق بر دخول و ادخال کرده است مقید به دخول
تمام حشفه چنانچه لمس و مس که در آیه شریفه است چنین اما هر گاه با ادخال
بعض حشفه انزال شود و علم حاصل شود بدخول منی در فرج بعید نیست
وجوب عده بلکه با عدم دخول فی الجمله هر گاه علم بدخول منی شود نیز خیر است
هر چند علما تخصیص داده اند بصورت تحقق حمل و یدل علی ما ذکرنا قوله ع
انما العدة من الماء و اطلاقات المس و الملامسة و القدر المتیقن من تقییدها
بتغییب الحشفه صورت عدم الانزال و عدم دخول المنی فی الفرج بلکه اقوی
در صورت علم بدخول منی عده است هر چند با ادخال ان باشد در فرج بنطفه
یا غوانیا مساحقه یا زنی که با او جماع کرده است و یعرف انها لقوله ع انما
العدة من الماء و ما لاحظه حکمة الحکم و هی عدم اختلاط الانساب

سؤال احتیاط که در اذن پدر در عقد بالغه رشیده طلق است یا
متیمم و بر تقدیر اول فرق است بین ثیب و بکر یا نه و کیف کان علم برضا کافی است
یا نه و دیگر انکه اذن صریح بلفظ معتبر است در حین عقد یا همین قدر که خطبه

دختر را اذن داد کفایت میکند جواب احتیاط در اذن پدر در عقد
بکر بالغه رشیده مطلق است تا پدر زنده است و کفایت رضای باطنی بدون اینکه
مظهر گذاشته باشد مشکل است خصوصا هر گاه رضا تقدیری باشد باین
معنی که میدانند که پدر اطلاع بر امر ندارد راضی است و لکن هر گاه با و بگویند و
او را مطلع کنند راضی میشود حاصل اینکه باید اذن او معلوم شود
صریحا یا فحوی یا بشاهد حال قطعی که از حد فضولیت خارج شود
و لذا اینکه در مقام خطبه بدهند کافی نیست مادام که خلاف آن را او صادر
نشده بلکه سکوتی که کاشف از رضا باشد کافی است و بالجمله مناط رضا
یا کاشف است از فعل یا قول

سؤال در مقام سؤ و خوش طبعی بعضی
الفاظ گفته میشود که بالذات رکیک است بلکه بنا میشود توهین حاصل
میشود ولی گوینده قصد توهین فی الخارج ندارد مثل اینکه هر ... میگوید
هذا بد عادت یا ... یا اینکه نماز میخواهی چه کنی ...
شده مقصود شوخی و خوش طبعی است و غیر اینها از الفاظی که موجب توهین یا
دال بر انکار ضروری است ولیکن مقصود توهین و انکار ضروری نیست بلکه
مجرد شوخی است موجب ارتداد میشود یا نه

جواب هر گاه قصد کلام
و توهین و قهر هم حاصل نشود باینکه بنحوی باشد که استهزاء و توهین
مدلول قصد باشد مرتد نمیشود لکن شایسته اینکه حرام است هر چند موجب
ارتداد نشود

سؤال موی منفصل از بدن عورت است یا نه نظر بوجه و
کفین اجنبیه بدون ریبه حرام است یا نه

جواب عورت بودن موی منفصل

معلوم نیست خصوصاً موهائی که از مثل شانه کردن کنده میشود
و اولاد که متصل است به قبل بدن و مثل دندان و ناخن نیز اگر مطلق
کف را استثنا نکنیم و ممکن است تمسک بالاخبار یکه دلالت دارد بر جواز
قرامل و وصل شعر بلکه اخبار یکه نهی از آن کرده است نیز ممکن است دلالت
داشته باشد نیز اگر ظاهر آنها منع از جهة تدلیس است نه از جهة
حرمت نظر بلی بسایر اجزاء منفصله مثل دست یا انگشت یا [illegible]
ها جایز نیست نظر با آنها بعد از انفصال مگر آنکه بسیار کوچک باشد که
صدق نظر بعورت و بدن نکند مثل کمی از پوست دست مثلاً یا کمی از گوشت
بدن بس حکم این قسم حکم شعر است و من العجب ان صاحب المستند ذهب الی
المنع فی الشعر المنفصل والجواز فی سایر الاجزاء **سؤال** بلل مشتبه
ببول صدق دارد در جائیکه معلوم باشد اینکه خارج منی است و
احتمال بدهد خروج بول را با او و مترتب میشود بر هم جمیع احکام
بلل مشتبه از نجاست و نقض وضو یا اینکه مختص است بجائیکه اصلاً
بلل مشتبه شد و معلوم نباشد هیچ یک از منی بودن و بودن بول
جواب هر گاه بنحوی باشد که شک در این باشد که تمام آن خارج
منی است یا مرکب است از بول و منی صدق بلل مشتبه میکند واما
هر گاه آن خارج بتمامه منی باشد و شک در این باشد که آیا قدری از
بول نیز همراه آن خارج شده و در آن مستهلک شده یا نه در اینصورت
در صدق بلل مشتبه اشکال است و بعید نیست عدم صدق **سؤال** دست مثلاً یا غیر

مجس

مجس است تا بند دست از تطهیر منها باید بغیر و برد رند کر مثلاً آیا
نجاست ما فوق بما تحت سرایت مینماید و مانع از تطهیر آن میباشد
یا نه و مفروض اینست که دست خشک است **جواب** سرایت نمیکند
و مانع از تطهیر نیست **سؤال** انهار مشترکه که آب آن وارد انهار
بر مجرد ورود بملک اهل آن مال آنها میشود یا موقوف است بقصد تملک
و بر تقدیر اخیر اگر مشکوک باشد قصد تملک محکوم بعدم است
یا نه و دیگر انهار یکه واقع است در کوچه و محلات بلد و در شوارع
عامه هم باشد در حکم انهار مشترکه هستند یا نه و اگر مانع شوند
صاحبان خانهائیکه در پایین محله واقع است الا انهار را از بردن آب
این منع مضر با اسهم باشد یا نه با اینکه محتمل است [illegible]
[illegible] باشد **جواب** هر گاه نهر مملوک باشد اینکه
داخل آن میشود ملک مالک است چه تعمیر باشد چه مشترک و خلاف
نیست [illegible] وجه ندارد و مملوک بودن انهار واقعه در شوارع و محلات
بلد معلوم نیست پس صاحبان خانهای پائین نمیتوانند مانع شوند الا
را از بردن آب بلی هر گاه معلوم شود مملوک بودن آن انهار باید بعلم
عمل شود والله تعالی العالم **سؤال** جایز است اجرت بگیرد روزه نماز
روز بعد از نماز جماعت منبر و مسئله بگوید از برای مردم هر نوع مسئلهٔ
میشود [illegible] نیست که با این خصوصیت که واجب نیست که اجرت واجبا باشد
[illegible] شود اجرت گرفت بجهت گفتن [illegible] صحیح باشد و امر ایمسئله گویند و حلال

جواب بسم الله الرحمن الرحیم جایز نیست اخذ اجرت
بر تعلیم مسائل واجبه و بر مقدار واجب از نماز و طهر اینست که هرگاه
بخواهد اجرت اخذ کند اخذ کند بر سایر مسائل غیر واجبه یعنی اینکه آن
قدر که معین می کنند قصد کنند آن را در مقابل مسائل غیر واجبه یا در
مقابل اجزاء دیگر که میخوانند و واجبات را بقصد قربت ذکر کنند سؤال ۲۱۲
بعضی از گناهان از صغیر ممیز مرتکب می شود مثل اذیت کردن و زدن و
کشتن و دزدی کردن ممنوع نمیشد مگر اینکه جنایت لازم آید هرگاه
(و لجاج) بنسبه مود او را در همه موارد دیگر جایز نیست بغیر از اینجور آیا باید
دیه بدهد یا نه جواب هرگاه صغیر یا دیه بنفسه داشته باشد بر جنین
جوری معلوم نیست لزوم دیه و اگر توقف داشته باشد لکن منجر شود دیه
جنایات لازم می باید ببرد در مال خود مواد بجوید اخل در شبهه عمدات
سؤال ۲۱۳ ملا ... از کسی دارد بخواهد ما فی الذمه او را خمس یا رد مظالم
حساب کند میشود یا نه بر فرض شدن میت هم باشد میشود یا نه جواب ۲
جایز است لکن
بی همیشود تا به هر دست بدست کردن است و اگر میت باشد نیز چنین است
بشرطی که ترکه داشته باشد یا بقدر دین داشته باشد و اگر با ورثه او اصلا و ایشان
که فقیر باشند دست بدست کنند باینکه با ایشان رد کنند بقصد اداء دین
میت بهتر است و بنابر این اگر فی الجمله ترکه هم داشته باشد صغیر نداشته اگر
بر این نحو با فقیر اجنبی بکنند هم صحیح است ۳ هرگاه آن فقیر طیب بنفس داشته باشد
بر تفریغ ذمه میت سؤال ۲۱۴ شخصی وصیت کرد که ثلث مال من بعضی فلان

بر سایت الی ده سال بعد از فوت من هر سالی عشر آن را مثل و
متروکات و خانه و املاکات اجاره دارد و در این ده سال انجار
ثلث مال الاجاره عاید شود مال ورثه است یا اینهم جزء ثلث است و مال میت
است فرض اینست قرینه نیست که معلوم شود غرض موصی توسعه و نفع از
برای ورثه است یا مال الاجاره آنها باشد یا غرض توسعه و راحت
موصی یا اجاره مال خودش جزء ثلث باشد مستدعی آنکه حکم صور
مسئله را بیان فرمائید جواب بسم الله الرحمن الرحیم هر
گاه وصیت بثلث عین از ترکه است مال الاجاره مال خود میت است
و اگر معلوم شود که مراد بثلث مقدار ثلث است مال الاجاره مال وارث است
والله العالم سؤال ۲۱۵ مسئله ... بکر شخص وصیت بثلث تمام اموال
نموده میت او قرینه نیست که معلوم باشد غرض موصی حصه عین هر یک از
متروکات است یا مقصود مقدار ثلث تمام است اکنون ورثه خود را هر
گاه بخواهند که قیمت ثلث را بتصدیق اهل خبره نقد یا پول بدهند یا از بعضی
از متروکات بتصدیق اهل خبره تمام ثلث را بدهند فرض اینست که ضرر بر
انبرای میت ندارد یا این حق را دارند یا نه جواب ۱۵ هرگاه آن اخبار قرینه
است که باید تمام را در مصارف ثلث صرف کنند احوط آنست که وصی و
مقدم بدارد رضای ورثه را بر خیر والله العالم سؤال ۲۱۶ زید بکر در رسائل علمیه
فرموده اند در تمام عبادات علم شرط نیست همین قدر معلوم باشد که عمل
را بجا می آورد کفایت میکند غرض از سؤال نیست که علم دارد باینکه

بجا میاورد و علم ندارد باینکه در واقع صحیح و بنفس الامر بجا میاورد
این کفایت میکند و میشود که عبادات زاد داده باشد ولی بر حسب تکلیف
خودش میداند بجا می‌آورد میشود از باب حمل افعال المسلمین بر صحت
کفت همین قدر که میداند بجا می‌آورد بس است صحیح است اما و دادن ج
حمل فعل او بر فرض معلوم نیست اینکه بجا آورده بر صحت تعبد نیست والله العالم
سؤال شخص یکصد تومان سرمایه مخمس دارد و کاسبی نمود پنجاه تومان ربح
نموده است ولی تمام این یکصد و پنجاه تومان نسیه است بر ربح و وصول میکند
پنجاه تومان از این یکصد و پنجاه تومان که وصول شد باید چیزی خمس بدهد
بقدر سهم یا اینکه بعد از وصول یکصد تومان هر چه عاید شود باید
خمس آن را بدهد بالنسبه و فرض اینست که احتمال سوختن میدهد
تمام را میدهد ولی بتدریج جواب هر گاه فعلا متمکن از وصول نباشد
بعینه جواز تاخیر الی الوصول ابدی براس المال والله العالم سؤال املاک
قبیل خانه و مزرعه و کاروانسرا با جاره غیر داده یا اینکه بصیغه عمری
منتقل بغیر شده است آنها کون ما لک میخواهد این عین مستاجره یا معمره را
وقف نماید بر جمعی از اداری خصوص سید الشهدا علیه السلام آیا وقفهم
صحیح است آیا بر فرض صحت قبض آن را بفرمایید بچه طور نمایند
اقسام مفصله در ذیل از جمله قبض صحیح است کلا ام بعضا هر کدام که
صحیح است بیان فرمایید اول آنکه ما لک از برای خود قرار دهد مادام الحیوة اگر چه
اجاره غیر است یا عمری بگوید در ما لک است ... چند یکی ... خواهد

مثل جائی که با جاره غیر نموده است جواب بسم الله الرحمن
الرحیم این وجه مشکل است و اما بقیه وجوه پس صحیح است والله
العالم سؤال تولیت را یکشبانه روز مثلا با مستاجر قرار
بدهد واقف بعد از آن با خودش مادام الحیوة چون تصرف مستاجر
دیگر زحمت علیحده نباشد واقف متولی باذن مستاجر برود در
ملک بقصد قبض یعنی مستاجر میگوید بیا تصرف کن و انچه من در این
دادم امانت نزد شما باشد این وقت واقف ما لک برود در ملک به
قصد قبض وقف ملک مزبور بعض از آن ملک دیگری است و بعض از آن
ذاکر وقف نموده با جاره غیر است با اذن و رضای انها داخل ملک میشود
بقصد قبض و تصرف هم مینماید مثل اینکه بلیت اجر مثلا خراب میکند
یا بنا میکند قبض بعمل آمده است آیا نه اگر چه لازم است مستاجر یا شریک ملک
را وکیل میکند که شما قصد قبض از جانب من بکنید در ملک یکباغ
مزبوره ولی الان و اسباب مستاجر که در همانجا است واقف متولی
خودش اجاره میکند باینطور که دو سال مثلا با جاره غیر است بعد از
یکسال یا دو سال بعد را بقصد قبض از جهت تولیت خودش بخودش
اجاره میدهد ملک را اجاره بدهد از غره شعبان مثلا ابتداء از غره
شهر رمضان الی فلان سال هلالی مثلا بعد وقف میکند و این یکماه که
فعلا منافع آن مال جهت وقف لیتا اجاره میکند خودش یا بغیر اجاره می
دهد بقبض بلد قبض یا اینکه اجاره هم نمیدهد میگوید الی یکماه دیگر که

۲ الیکسان و انتهاها فقد کمنده ع

به قبض خود هم هست دیگر قبض جدید نمیخواهد همین قصد قبض کافی
است فی الواقع که تولیت با خود او نباشد و غیر هم در تصرف او نباشد
قصد قبض از جهة وقف نمیخواهد یا نه بر فرض نخواستن قصد
عدم هر گاه داشته باشد ضرر دارد یا نه **جواب** هر گاه ملتفت
باشد که وقف شده کفایت میکند و قصد کردن نمیخواهد بلی هر گاه
قصد عدم داشته باشد مشکل است والله العالم **سؤال** شخص
ملکی از املاک خود را بمصالحه جائیه مستقل نمود و بر بعضی از اولاد
خود و بعضی را هم وقف نمود و بعد از آن در همان مجلس وصیة نمود بر این
که هر چه بعد از فوتم من مال باشم ثلث آن را بفلان مصرف برسانید
و بعد از فوت معلوم شد که آن مصالحه و وقف مثلا باطل بوده
آیا ثلث آنها هم داخل در ثلث مال میت است یا ثلث آنها حق ندارد و تمام
آنها ارث است نظر باینکه انظار بر حسب مصالحه و وقف ملک خود نمی
دانسته که وصیت شامل آنها هم بشود **جواب** هر گاه معلوم شود
ولو از قراین که مقصود او صرف ثلث دارایی او است که آن را مالک است
داخل است والا مشکل است و نظیر مطلب است اینکه چنین الوصیة بالاولی
و بعد از آن بسیار زیاد شود والله العالم **سؤال** ولی صغیر یا غیر
ولی وجهی بصغیر میدهد از دو ز [illegible] اینکه تملیک او کند و میگوید
کبود و هر چه میخواهی بکیر و قصد میکند این وجه را بهر کس که در
ید او واقع شود و باز آن او با آن صغیر چیزی بدهد یا همین قدر

حاصل میشود یا نه و بر تقدیر حصول یا بتلف احد العوضین یا
خروج از ملک احدهما لازم میشود یا نه **جواب** علی الظاهر لازم
حاصل میشود و اگر طرف مقابل هم همین نحو میدهد بتلف
خروج از ملک لازم میشود **سؤال** ملائکه در هر جا که معتبر است
تولیت ملک یا اجماع و اعتبار هم کافیست **جواب** مشکل است کفایت
آن بلکه باید بعمل [illegible] دار باشد والله العالم **سؤال** در تجارة
العباد را امضا حضرت آیة الله [illegible] بل الاحوط ان لم یکن اقوی
عدم جبر [illegible] مال التجارة بل و حساب [illegible] ربح اخری در بعضی هم
فرماید احوط اقتصار [illegible] یعنی در تجارت واحده خسران را از
مؤنه محسوب نمایند نه در دو تجارت مرحوم رضوان مقام شیخ اعلی
الله مقامه در این احوط حاشیه دارد میفرمایند بلکه خالی از قوت نیست
حضرت مستطاب عالی هم فرمایش ایشان را امضا فرموده اید عین
اندیشه بیان تجارت واحده و تجارت متعدده را جائی ندیدهام که
معلوم را بدانیم الا در کتاب مستند که در کتاب خمس در مسئله
دوم فرع دوم میفرمایند هذا لفظه هر گاه فتوی حضرت مستطاب عالی هم
چنین یا غیر از این است مستند یعنی آنکه مرقوم و ممنوع فرمایند
ربح و خسران معا او تلف بعضها لا دائم فان کانا فی عامین
یجبر الخسران والتلف بالربح لعدم دخوله فی المؤنة وانتفاء دلیل
آخر علیه وان کانا فی عام فاما یکونا فی تجارة واحدة او فی تجارتین

فی مال واحد او فی مالین فان کان الاول کان یشتری امتعة بمائة
ثم باع نصفها بستین و نصفها باربعین یجبر الخسران بالربح
سواء کان بیع الجمیع دفعة واحدة و هذا یکون اذا اختلف
جنس الامتعة او دفعات لعدم صدق حصول الفائدة والربح
عرفا وان کان الثانی کان یشتری امتعة بمائة وباعها بمائة و
خمسین ثم اشتری من هذا المائة والخمسین متاعا ثم باعه بمائة
فالظاهر توزیع الخسران علی الربح و راس المال ان تقدم الربح
علی الخسران اذ لم یمکن دفع الخسر علیه ایجابا و کان له اتحاد
التصرفات فی الربح فتلف بعضه لعدم تعیین ما وقع علیه الخسر
یوزع علی الجمیع ولو اشتری ثانیا ببعض ذلک المال دون جمیعه کما
یشتری من مائة و خمسین متاعا و وقع الخسران فان عین الباقی بالقصد
انه من الربح او راس المال فله حکمه ان لم یعینه او قصد الاشاعة
فیوزع الخسران انیص بما یقتضیه العمل وان تقدم الخسران لم یجبر بالربح
وان کان الثالث کان یشتری امتعة بمائة و اخری بمائة
وباع الاولی بمائة و خمسین و الثانیة بخمسین فلا یجبر الخسران
و یعلم ان وحدة التجارة انما یتحقق باشتراء الجمیع دفعة ولو تعدد
المبیع او البیع دفعة واحدة ولو تعدد الشراء انتهی کلامه اعلی الله مقامه
مقامه جواب بسم الله الرحمن الرحیم اولا ظاهر اینست که
مناط اتحاد تجارت متعدد ان اتحاد بیع و شری نیست بلکه مناط

اتحاد تجارت است و اتحاد سرمایه نیست پس اگر صد تومان مثلا راس
المال قرار داده باشد از برای معامله ابریشم و کم کم بخرد و کم کم یا
دفعة بفروشد تجارت واحده محسوبست هر چند که با اختلاف قیمت
خریده باشد کما اینکه اگر یکدفعه بخرد و کم کم بفروشد چنین است و اگر
تومان مثلا معین کرده است از برای تجارت ابریشم و صد تومان از
برای تجارت قند باشد و این دو را باهم بخرد دو تجارت محسوبست هر چند
یکدفعه خریده باشد و ثانیا با لحاظ اینکه از برای جمیع فوائد و ارباح یک
سال ملاحظه میشود نه از برای هر ربحی سالی علیحده کما هو لازم
بعید نیست بلکه قوتی دارد که مناط حصول فائده باشد در آخر سال
از مجموع تجاراتی که کرده است هر چند که تجارات متعدده باشد پس اگر
در آخر سال از مجموع زیادتی دارد صدق فائده میکند و باید خمس آن را
بدهند و اگر ندارد لازم نیست چون صدق فائده و ربح در اینسال نمیکند
بلی اگر در دو سال خمس از برای هر ربحی سالی ملاحظه شود که مبداء آن حصول
ربح باشد یا شروع در آن تجارت تعدد و اتحاد تجارت و تقدم و تاخر
خسارت و ربح دیگری خوبست لکن اقوی اول است والله العالم جمیع
شخصی صد یا یکصد تومان سرمایه مخمس دارد امسال کسب نموده یک
صد تومان ربح عاید او شده و لکن تمام دویست تومان را از زاید
باستخلاص معتبره که احتمال سوختن ندارد و یکصد تومان را که فعلا
باید از این یکصد تومان که وصول شده چیزی از خمس ملاحظه باحق بر ازاء

که یکصد تومان را عوض سهم الیه خود بردارد و فرض اینست که بقدر
ندارد که یکصد تومان باقی هم وصول میشود جواب هرگاه تعذر
نمیتواند که آن نسیه را وصول کند چون زمان اجل آنها نرسیده میتواند
تاخیر بیاندازد اخراج خمس را تا وصول شود یا اینکه میتواند خمس تمام را بدهد
و میتواند تبعیض کند والله العالم سؤال مسئله دیگر آنکه اجیر در اتفاقی هم مشتبه است
هائی که در دین مستثنی است با اجیر یعنی منفق حق ندارد که منفق علیه را بسیار
پدر و اولاد خود بگوید که خانه و ظروف و فرش شما را خودم خریده
و چند آن را بشما میدهم صرف نمائید و همین خانه و ظروف در ید خود شما باشد
و از شما نمیگیرم و ملک من باشد و از جهت وجوه انفاق دست شما باشد
که قیمت آنها تمام شد آنوقت نفقه واجبست بدهم شما هم و بر فرض اینکه
منفقین این خبر را نداشته باشند و باید نفقه آنها را بدهد یا صغیر هستند
مستثنیات نقد حتما میخواهد یا نه جواب علی الظاهر نمیتواند در
مستثنیات تصرف کند و آن حاصل او صغیر هم بقدر حتما قبلیه میخواهد والله
العالم سؤال ۲۲ زید خانه خود را در مقام بیع شرطی قسط دادن
میفروشد بعمرو بنصف یا ثلث یا ربع قیمت آن بعد از آن در ضمن عقد لازم
خارج و ید شرط میکند بر عمرو که مسلط باشد و حق داشته باشد که
یکسال قبلا از دیگر قیمت خانه را بخود پس مستقل نماید بقبلا مبلغ در اول
و خمس را بدهد بعد از آن در ضمن عقد تصرف را بخواند در بین این یکسال
عمرو فوت میشود آیا حق زید باقی است یا میشود و خمس ورثه عمرو بدهد

و خانه را بمهمان وجه بجویدش مستقل نماید آنها مرحمت خواهید فرمود
که محل حاجت شده و ورثه عمرو هم صغیر نیستند جواب بموت عمرو حق زید باطل
نمیشود والله العالم سؤال ۲۴ شخص میتواند نصف بنه خود را مثلا اجاره
نماید برای عمرو بوجه مقبوضی در مدت معلومه و بعد عمرو بگوید
برو در آن مدت بنائی نما خودت و کیلی هر چه اجرت بتو دادند
نصف آن را بمن بده این اجاره صحیح است و بعد باید نصف اجرت را مثلا
خود را بدهد بعمرو یا نه جواب باطل صحیح است والله العالم سؤال ۲۵
امثله مفصله از مؤنه است یا خیر و لیکن هیچ کدام را نمیکنم بلکه اسراف است
بلکه میگویند زینت خانه است یا خیر دارد و اگر از باب مکاسب باشد یا
خیر در حجره و خانه خود را ... مینماید و ... میسازد و ده بیست تومان
مخارج و میکند از جهت اجرکاری آن در خانه ده بیست تومان مخارج
نماید مثلا کمک کاری میکند و کوزه گل ابتیاع مینماید و اشجار ... در
برای زینت خانه یک یا دیگری میسازند بسی چهل تومان مخارج مینماید
و کاشی مینماید و حال آنکه رفع حاجت بنصف یا نصف آن خرج میشد و هکذا
از این قبیل مخارج در اطاقها و سردابها مینماید که دیوارهای اطراف خانه
را از آجر میسازد و کتیبه در میکند و بعضی نقشهای رنگارنگ میاندازد
و مبالغی مخارج میکند و رفع حاجت بثلث یا ربع آن مثلا میشد از جهت
زینت خانه جواب این زینتها و مخارج اگر لایق بحال او است مستثنی است
هر چند اگر احتیاط کند بهتر است والله العالم سؤال ۲۶ شخص مالک مؤنه

سنه

سنر هست فعلاً و قوه ولیکن دایه و خادم لایق بحال مثلاً ندارد
آیا هم چه شخصی که فاقد مسوده است میتواند از وجه زکوة یا مظالم
بگیرد و خانه ابتیاع نماید کما صرح به بعض الاعلام ام لا ولیکن اذا
کان ذلک فقیر ام لا **جواب** بسم الله الرحمن الرحیم بلی میتواند
از وجوه مذکوره بگیرد و فقیر است شرعاً **سؤال** نمازهای مستحبی
حال اختیار ایستاده یا نشسته با ایماء و اشاره از برای رکوع و سجود
صحیح است یا نه یا بطور دیگر بدهد حالت تواتر و تقبله بخواهد صلوة
بخواند و از برای رکوع و سجود ایماء نماید کما ذهب الیه بعض المحققین
جواب مشکل است **سؤال** اماره موت که از برای مستودع ظاهر شد
آیا واجب است اشهاد یا وصیت یا رد بمالک با امکان و الا بحاکم شرع
بعد و لم مؤمنین یا غیر امینها و آیا عاریه مثل ودیعه است که هر گاه عاریه
نزد او باشد واجب است اشهاد و غیره یا در عاریه لازم نیست **ج**
واجب است رد بمالک با امکان و الا اشهاد کند یا وصیت و فرقی نیست
ما بین ودیعه و عاریه **سؤال** احتساب کفارات از دین صحیح است مثل
زکوة و رد مظالم یا خمس یا فرق دارد **جواب** هر گاه دین از جنس کفاره
باشد مثل اینکه پول طلب داشته باشد جایز نیست احتساب آن بلی اشکال
چونکه کفاره طعام باید مثل گندم یا جو یا برنج یا نان یا نحو اینها از اطعمه
بدهد و جایز نیست دادن پول آن مگر آنکه فقیر را وکیل کند که از جانب او بخرد
طعام را و بعد از آن از برای خود قبض کند در کسوه نیز باید از جنس کسوه

باشد اما هر گاه دین او از جنس طعام یا جنس کسوه باشد پس اگر چه
بعید نیست جواز احتساب لکن خالی از اشکال نیست و الله العالم
سؤال هر یک از نجاة العباد و مسئله و مجمع المسائل بر فرض
صحت که عمل نماید صحیح است با ملاحظه حواشی حضرت مستطاب عالی و
حواشی که از مرحوم شیخ زاده و مرحوم میرزا فرموده اید بالخیر مع اینکه
فی الجمله علم دارد با اختلاف در فتوی احتیاط کرده در بعضی
است و در بعضی احتیاط مطلق یا احتیاط مقید لا یترک یا لا یبعد و یا اینکه
شان داند کرد در این مسئله که میخواهد عمل نماید موافق هستند
تمام رسائل یا نه هر گاه فتوی از اسهل یا بعد و باقی دیگر موافق احتیاط
باشد تحصیل خوب الاکار سخت میشود باید که سید یک مسئله
خواهد تمام رسائل را ملاحظه نماید **جواب** بسم الله الرحمن الرحیم
بلی بر فرض صحت کتاب طریق عمل شود خوب است مگر اینکه در بعضی جاها
که احتیاط مطلق است در بعض آنها در بعضی دیگر فتوی بر طبق آن احتیاط
و این حال هم بکمیت محل بیش نظر نیست و ضرر هم ندارد بلی در مسئله
غسل از نجاة العباد فتوی بطهارت شده و تعقیبه احتیاط مطلق است بل در
مهما امکن رعایت این احتیاط شود اگر چه فتوی بما هست که در نجاة العباد
در مسئله مسح پاها با مفصل که این حقیر احتیاط مطلق دارم
غالب نجاة العباد ها ساقط شده است معلوم باشد **سؤال** بعض
تقلید جایز نیست در تصور بسیار یا عدم علم یا ظن [illegible]

و نظائر اینها در غالب ... [illegible]

جواب تبعیض من حیث هو مانعی ندارد مادام که مستلزم عمل اجماعاً
بخلاف واقع نباشد چنانچه غالباً هم چنین است که مستلزم نیست
سؤال هرگاه عمرو تقلید مجتهدی نمود و بعد از فوت او تقلید
کبیر اکرد که عدول از میت را واجب کرد و عدول نمود بعد از آن
از مجتهد ثانی هم فوت شد تقلید مجتهد ثالث نمود که بقاء بر تقلید میت
را جایز میداند آیا باقی بماند بر تقلید مجتهد اول یا ثانی جواب
اقوی بقای بر تقلید ثانی است والله العالم سؤال در موردی که محل
اشکال و احتیاط است مطلقاً معلوم از رسائل که جایز است رجوع
بغیر الاعلم فالاعلم و لو با احتیاط مذکور هم عمل نموده باشد حال
اینمسئله بقاء بر تقلید میت از آن قبیل است که بعد از باقی ماندن و عمل
نمودن جایز است رجوع بغیر یا نه جواب بلی بعد از باقی ماندن و
عمل نمودن نیز عدول جایز است سؤال هرگاه تقلید مجتهدی را نمود
که بقای بر تقلید میت را حرام میدانست و لیکن رجوع و تقلید غیر
اعلم را جایز میدانست تقلید غیر اعلم را نمود باذن از اعلم و از غیر
اعلم بقاء را جایز میدانست باقی ماند بر تقلید میت بعد از فوت آن
مجتهد اعلم تقلید مجتهد غیر اعلم که باذن او بوده بر هم میخورد و باید
اعلم را تقلید نماید یا نه جواب بلی بر هم میخورد بانیکه این حقیر تقلید
غیر اعلم را در مسائل فرعیه تقلید اعلم نمود جواز رجوع بغیر اعلم محل
اشکال میدانم سؤال هرگاه شخص بخواهد تقلید نکند مگر از مجتهد

مجتهدی که اعلم و اورع از همه خارج نشیند فتاوی جمیع را بدست آورد
با حوط الاقوال از آنها عمل نماید و در هر موردی که معارض نباشد فتاوی
خصوص آن مورد را تقلید کند این قسم عبادت صحیح است یا نه جواب
بلی صحیح است و لکن این در حقیقت تقلید از شخص نیست که قول او
اشد از آنها و الا اگر بنای او بر عدم تقلید باشد مشکل است چرا که
کسیکه تقلید نمیکند باید عمل باحتیاط کند مطلقاً اگر چه خارج از
اقوال آن چند نفر باشد والله العالم جواب شخصی نذری نمود بعد
مخالفت نمود آن نذر را بعد از چند بلد او مطلع شد آن نذر
را رد نمود و باطل کرد آیا آن نذر از اصل باطل میشود و بر آن مخالفت
که شده اثری از حیثیت حکم وضعی مترتب نمیشود یا واجب میشود
نذر یا اینکه از زمان رد و ابطال بعد باید ملاحظه شود نظیر
فسخ و کفاره مخالفت سابقه واجب است جواب بسم الله الرحمن الرحیم
اشتراط اذن پدر در انعقاد نذر ولد معلوم نیست هر چند احوط اعتبار آن
است چنانکه نذر و حل کردن پدر نیز منحل میشود و بنا بر این هرگاه
مخالفت کرده کفاره واجبست بلی در یمین ولد اعتبار اذن
منحل و منحل میشود نه اینکه اذن او شرط صحت باشد علی الاقوی و بنا بر این
نیز هرگاه قبل از حل مخالفت کرده کفاره واجب شده است چون که لا اقل صحیح
بوده و مخالفت در حال صحت واقع شده است سؤال بیع و شراء
اسکناس جایز است یا نه جواب هرگاه رواج باشد فی الحال اعتبار دارد

درما بین داشتن فی حد نفسه بیع و شراء آن مانعی ندارد و فرق
ما بین ان و برات چون برات نشانه نقد از برای شخص خاصی مجعول
اسکناس سؤال اجازه در هر کجا که بوده باشد کاشف است یا
ناقله جواب بلی کاشف است ولی در مثل اجازه مرتهن بیع راهن
در حقیقت اسقاط حق است ولهذا کاشف نمیشود بر حال انعقاد
فک رهن است و معامله سابقه را صحیح نمیکند بنابر اقوی سؤال
شخص علم ندارد باینکه زید راضی است باینکه تصرف نماید این شخص
در اموال او و یا اما لخاصی از او بجمیع انواع تصرفات متوقفه بر ملک
و غیر آن بر این تقدیر صحیح میتواند که پول او بیعی واقع سازد و معامله
نماید بجهة خود شراء نماید و بر تقدیر جواز این پول ملک بایع میشود
و ثمن ملک این شخص یا بدون اجازه زید باید موقوف است باجازه او و یا اینکه
اجازه هم ثمری ندارد نظر باینکه جایز نیست بیع و شری نماید عین مال غیر
برای خود پس اگر در مثال مذکور اجازه نماید ثمن مال زید
شده مسئله مذا منقحا مرقوم فرمایید جواب رضای باطنی زید
مظهری نداشته باشد کفایت در جواز تصرف و اعضاء نمیکند
خصوصاً هر گاه تقییدی باشد یا هر گاه مظهری از قول یا فعل داشته
باشد آنجواز ظاهر بنزد احقر جواز بیع مال غیر است از برای خود
شراء آن بر شخص مال غیر یا اذن او و یا بعدها با اجازه او ولا حقا و آنچه
معروف شده تمام است و بنا مطلب شیخنا علامه کرده ام رجوع شود

سؤال زید یکقران مثلا پول حرام میدهد بعمرو و عمرو مطلع
نیست که حرام است بعد از چندی زید یکقران از عمرو میگیرد بعنوان
معامله یا غیر آن و احتمال میدهد که این قران همان قرانی باشد که خود
او باو داده بود آیا امثال این قبیل مشتبه بشبهه محصوره و غیر محصوره
یا از باب ید مسلم محکوم بصحت است و بر تقدیر اول از افراد مشتبه بشبهه
غیر محصوره است نظر باینکه غیر این یکقران فعلا محل ابتلاء کثیر نیست و
لو بعد احتمال میدهد که محل ابتلاء بشود یا اینکه هر دو قسم شبهه داخل
محصوره است و اگر احتمال بدهد که عمرو آن قران حرام را خرج نموده کفایت میکند
در بودن آن از شبهه غیر محصوره یا نه جواب هر چند بعید نیست اعتبار
ید و حمل او بر صحت چون خود آن شخص یعنی عمرو علم اجمالی ندارد ولکن خالی از
اشکال نیست و بنا بر این اشکال هر گاه زید علم ندارد بوجود آن قران در
میان قرانهای او قرانی را که میدهد داخل در شبهه بدوی است و هر گاه
علم دارد بوجود آن در میان قرانهای او چون قرانهای دیگر او محل ابتلاء نیست
حکم شبهه بدویه را دارد سؤال متعارف است در بازار شهر مشهد
یکقران میدهد بایع و میگوید موازی این پول مثلا قند بده و مفروض
اینکه خبر از قیمت و نرخ قند ندارد ولی مقصودش اینست که بنرخ و قیمت
بازار بطوری که بسایرین میفروشند هم مثلا بده آیا جهل مشتری موجب
منع صحت معامله معاطاتیه میباشد یا اینکه این نحو از جهل چون آخر معلوم
مانع نیست یا اینکه این نحو معامله در قوه توکیل است جواب هر گاه قصد

کند و ان شخص هم بعنوان وکالت معامله کند صحیح است والامر اسهل
بلی با حراز رضای طرفین نه مع فرض الفساد تصرف در ان جایز است حتی
الموقوفه علی الملک مثل فرختن ان چیز و خرید ان چیز دیگر با ان و بمجوانها
سوال بنابر قول بوجوب اقامه بر زنان مقصر بقصد صلوة می باشد یا
نه **جواب** مقصر نیست بنابر اقوی هر گاه چند ظاهر کلمات موجب است
سوال سرکار بجویز فرموده اید صلوة در لباس مشکوک الماکولیه
را و همچنین در مجموع مشکوک را جناب میرزای اشتیانی دام ظله تعالی
رساله در عدم جواز نوشته اند نقل خطه ان تمسکا بالشبهات میزائد
زیاده متمسک از حضرت مستطاب عالی انکه عمده دلیلی که استناد فرموده اند
بر جواز و رد دلیلیکه خصم بان استناد نموده مفصلا بیان فرمایید
جواب بسم الله الرحمن الرحیم عمده
انچه بر جواز نوشته ام بخواهید بود دلیل الله اسهل بران است از قبیل حدیث رفع و غیره و حال مجال التفصیل
بیان نیست والله العالم **سوال** شخصی زکوة میدهند بعید اندا اصناف مستحقین
را هم قصد مینمایند که این شخص که معتاد است هر گاه استحقاق شرعی نه
داشت
می گرفت بقصد زکوة نمی دهد این شخص که بدهم استحقاق شرعی ندارد اگر
اخذ
از غیر جهت فقر اصناف دیگر است این جور دادن و گرفتن صحیح است یا نه
و عرض دیگر انکه تدقیق شود معروض هستند بخیال انکه این شخص
از جهت فقر استحقاق دارد سوال نمیدهند لکن تصریح نمیکند که بعنوان فقر
همچنین قدر میکند بلی این زکوة است تا بگیرد که بدهد مگیرد و مستحق هم

نه باشد لکن از جهه دیگر غیر از فقر صحیح است این جور دادن و گرفتن
و طرفین با سوده هستند یا خیر **جواب** بسم الله الرحمن الرحیم
با علم باستحقاق گرفتن صحیح است از هر جا حاصل شود و اعتقاد اینکه ان
جهه فقر است و در واقع استحقاق از جهت دیگر است هر گاه تقیید ننماید
ضرر ندارد **مسئله** دیگر انکه حق زکوة را اگر جایز است که اما الله
دادن قیمت اغنیا هر گاه بخواهد قیمت ان را بدهد معین است یا در جبر
بدهد یا از هر جنسیکه بخواهد بدهد بقیمت عادله میتواند بدهد
حتی اینکه هر گاه فقیر را مهمانی نماید باین قصد که انچه می خورد بعوض حق
یا زکوة یا مظالم باشد محسوب است یا خیر **جواب** بلی جایز است **سوال**
شخصی میخواهد که پدر یا مادر یا معلم یا سایر مومنین که بر انها حقوق دارند
بما یطلبه
الذمه و عفو کند ولی احتمال میدهد که بعضی از انها هم بر این شخص حق داشته
باشند مثل همان حقوق یا حقوق دیگر چه طور کند انها بری الذمه شوند و این شخص
هم بری الذمه شود از حقوق انها غرض اینستکه حقوق مختلف است مثل اینکه
که بعضی از حقوق و بحاج عمل است بعضی بحاج شبه عمد بعضی احوال
سود دانسته و بعضی غیر اینها است بعضی مالی است که مال انها را خورده
و انها کم خورده یا حقوق دیگر از قبیل غیبت و توهین و عرض اکنون
میخواهد که طریقی کند که بر فرض ثبوت طرفین اسوده شوند و فرض اینست
که شرعا بحسب ظاهر معلوم نیست که با خود شان مصالحه نماید بر مظنه
حق و با ورثه انها در صورت فوت یا اینکه مزاحم انها شده و زود شد

لهذا جواب اما عفو کردن حقوق خود پس اگر امر دستی در حق
او استعلام از طرف دیگران نیز اگر حالی باشد یا سر حق آن یا مصالحه با
خودشان نیاورد نشان بکنند و اگر غیر او باشد عمل خیری از برای
ایشان بکنند یا استغفار از برای ایشان اگر نشناسد یا بشناسد و اگر
اخبار بحق موجب اذیت باشد و اگر مالی باشد صاحبش را نشناسد
مظالم بدهد **سؤال** مظالم از اجناس مختلفه و از اشخاص غیر معلوم
بر ذمه او قرار گرفته میخواهد که تبدیل کرده قدری بسید امینا بدهد
قصد قبل و دوم و هکذا لازم آمد یا نه یا قصد اینکه از همه باشد یا
للنسبة اندروی تومان نشمار یا جور دیگر که بشود اجمالا تعیین نماید
یا اینکه همین قدر که بقصد مظالم بدهد بدون تعیین صحیح است هر کدام
و همین باشد در حالت این جور مظالم از برای شخص خوب جهر لو درست نماید
مقصود اینست که هر جور که صحیح است بیان فرمایید **جواب** قصد مظالم
بدون تعیین صحیح است و موزع میشود بر همه بالنسبة و هم چنین اگر
قصد همه کند و اگر قصد اول و دوم کند نیز صحیح است **سؤال** اولاد شخص
که صغیر هستند مال التجاره هست مثل اینکه ملکی دارند یا از پدر مانده است
از جمله مال التجاره یا اجناس یا غیر اینها پدر میتواند بکوید این پدر همین قدر که
دارد من مال خود او را ابتعقه و بلد او حق فرمایم وقتیکه لا شی و
محض شد او وقت مخارج او را اگر واجب النفقه است میدهم فرض اگر
گرایی چیز مالی که اولاد ما للتجارت و دارا هستند از مستثنیات نیست

بوله است یا بعض اجناس است که محل حاجت ان صغیر نیست **جواب**
بلی میتواند **سؤال** شخص مستحقی که خمس یا زکوة یا مظالم میگیرد
باید در حین گرفتن قصد صرف در مؤنه داشته باشد یا اینکه
قصد داشته در غیر مؤنه هم صرف کند مالک میشود مثل اینکه می
خواهد مثلا بیع یا شخص یا بدیگری مجانا بدهد **جواب** همین که
فقیر است کافیست **سؤال** شخص خود بداند فقیر هستید ان شرعا و از
خمس یا زکوة یا مظالم میگیرد از باب اینکه میخواهد از جهة نقطه
احتیاطی نماید بان شخص دهنده میگویم بده من خودم قبول نمی کنم
خود هم احتیاط نمایم که مبادا در واقع من فی نفسه را خورده باشم
و مستحق نباشم اذن بده که مبلغ نفر از کسان خود بدهم که بحسب واقع
حقیقتا استحقاق دارند همین عین را وکیل کرده که بکیرد دیگری احتیاط
کرده باشم میگویند تو وکیل هستی هر طور دیگر بنمائی همین قدر که من
فی الذمه واسوده شوم عرض از این سؤال این است که اگر این شخص
خواهد این عین را بدهد بان طوری که سید هست بدهد براد رفقا بعد خود
با هم مصالحه نمایند میگویند بان طرف که طلب از این فقیر از است و
یا بقصد خمس از جانب فلان کس بدهم بتقدیر دیگر از هم ین مال او
این نیت صحیح است یا نه که هر چه خواهد هر کاه در واقع مال این شخص
و قلیل نیست ملکیت خود شرعا او باشد و خمس یا زکوة نباشد و هر کاه تمیز
مطلب از فقیر اراده چه طور بکند که در واقع هم آسوده باشد

شده باشد **جواب** اذن یکی از صاحبان حق دهند و بنحو مذکور عمل
کنند آسوده میشود و نیز اشکال است **سؤال** در بعضی از قری شخص
اتفاقا وارد میشود یا مهمان بعضی از اهل همان قریه میشود و آبهای
آنها قناتهای متعدده است و چشمهای آب هم دارد ولی هیچ
کدام از انهار کبار نیستند از جهت وضوء و غسل و شرب چه کند او را
اذن میخواهد یا نه بر فرض اینکه اذن بخواهد صاحبان او یا جمعی
دیگر از اهل قریه اذن بدهند یا عدم نهی دیگران کفایت میکند
یا نه و بعضی اوقات علم هم دارد یا اینکه صغیر شریک میباشد از
این بابت جهت اینکه این قنوات و عیون مال تمام اهل قریه است
بعضی فوت شده اند و صغیر دارند مستدعی آنکه جواب یکه صحیح است
بیان فرمائید که محل حاجت است مثل اینکه تابستان است میخواهد
به بعضی از کوهستان برود یا ماه مبارک است میخواهد برود
نماز بخواند **جواب** هرگاه سیره بر استعمال باشد جایز است
سؤال شخصی وصیت بثلث تمام اموال خود میکند و بوصی
خود میگوید تعیین ثلث در سرمایه یا در نقدی یا در ملک و تعیین
از املاک من با تو باشد که هر طور که صلاح دانستی عمل نمائی مثل اینکه
که من خودم میتوانم تعیین نمایم حتی اینکه بخواهی در اغنیا حبوه هم
قرار دهی مختاری مثل خودم آیا این وصی میتواند بعد از او ثلث او
را در یکی از اغنیا قرار دهد یا نه **جواب** وصی مقدار ثلث از هر

صلاح

صلاح بداند حتی باغنیا حبوه میتواند بدهد **سؤال** شخصی وصی
خود را معین مینماید باینطور که تو وصی من هستی در تعیین وصی
بعد از من که سلطنت داشته باشی از جانب من بعد از من هر که را
بخواهی وصی من قرار بدهی و با او متعدداً که خودت هم عمل بکنی بوصیت
مختاری تو اذن هم میدهد مختاری که عزل و نصب هم بنمائی این جور
وصیت صحیح است یا خیر بر فرض صحت مسئله اند وصی قرار بدهد بر
فرض دادن میتواند عزل نماید یا خیر **جواب** بلی صحیح است و میتواند
نصب و عزل نماید **سؤال** بوصی خود میگوید که تو مختاری هر قدر
صلاح بدانی از مال من و بهر مصرفی که خودت بخواهی خرج نمائی
با این مختاری دیگر میگوید ثلث یا کمتر یا زیاده وصی مختار است
یا کمتر از ثلث را بهر مقدار یکه بخواهد از مال او بردارد یا نه و
بر فرض توانستن بهر مصرفی که خودش بخواهد صرف نماید مختار است
و لو در مستحبات و خیرات از برای موصی از جهت اینکه تعبیر طور
وصیت بود که اختیار مصرف با خود وصی است هر چه بخواهد یا
خیر **جواب** صحیح است هر قدر مصلحت بداند میتواند بردارد
و بهر نحو که صلاح بداند میتواند مصرف نماید **سؤال** ذوی
الفروض مثل پدر یا مادر یا زوجه که زنده هستند بعد از دادن
اغنیا حبوه به پسر بزرگ آن وقت فرض خود را از ما بقی ترکه هم
خواهند یا قبل از دادن باید تمام ترکه حتی حبوه را هم حساب

قرض خود را از همه ببرند کما صرح بعض العلماء **سؤال** شخصی وصیت
کرده است ثلث ده تومان برای او بدهند و صرف خواندن قرآن حضرت خامس آل عبا
روحنا له الفدا بقرآن بخوانند اکنون وصی که میخواهد بدهد
باید صرف خواندن قرآن اجیر کنند که بنیابت مرحوم بخوانند یا جوز اهدا
ثواب هم میشود که بخوانند بر آن موصی که ثواب او را بعد از برای [illegible]
عاید **جواب** هر دو جور صحیح است **سؤال** شخص اولاد صغیر [illegible]
[illegible] شود طبیب هم موجود نیست یا اینکه شخص اطمینان ندارد به
مظنه جایز است عمل نماید در دوا دادن یا خیر یا بمعنی که از قول [illegible]
ناقص ما از قول زنانه یا استخاره یا غیر اینها مظنه پیدا نمود که فلان
دوا نافع است جایز است که بدهد بمریض مزبور یا خیر و فرض اینست که علم
ممکن نیست **سؤال** با فرض اینکه علم ممکن نیست و طبیب هم موجود نیست
یا طبیب که محل اطمینان نوع عقلا نیست چاره از عملکردن بظن نیست
از طرق عقلائیه و اگر دوا دادن خالی از ضرر و اقرب بسلامت [illegible]
[illegible] است **سؤال** [illegible] هم آیا مثل صغیر است در حکم [illegible]
که دو نفر در سفر هستند یکی از آنها ناخوش میشود **جواب** [illegible]
او است لکن بدون اذن [illegible] یا حاکم شرع خالی از اشکال نیست
سؤال بر فرض جواز عمل بظن در این موضع هر گاه [illegible]
مزبور نافع بودن مریض را دیده باید بعمل آید با خبر [illegible] یا مباشرت [illegible]
خبر یا آن شخص که [illegible] **جواب** هر گاه بدون اذن [illegible]

یا ولی او نباشد و تلف مستند باشد بعد او و مباشر ضامن است مگر
آنکه از جانب طبیب معذور باشد **سؤال** شخص وصیت صوم و صلوة
و حج میکند وصی باو میگوید من باینطور قبول میکنم این کار را که صوم
و صلوة و حج را میدهم باشخاصی که فلان کس یاد داده است باین طور که
اشخاصی هستند که فلان و فلان همیشه با آنها میدادند منهم با آنها میدهم
دیگر مرجح نباشد و لو آنها در واقع بیجا بیاورند ولی وصی علم
خلاف هم ندارند هر گاه وصی باین جور اشخاص بدهد بری الذمه هست
یا نه **جواب** هر گاه با این وصف موصی راضی باشد ضرر ندارد
و بری الذمه است **سؤال** وکیل در توکیل در اجراء عقد نکاح آنها
باید عادل را وکیل نماید یا غیر عادل را وکیل نماید و با هم صیغه
بخوانند **جواب** عدالت شرط اجراء صیغه نیست موکل شرط کند
صیغه را صحیحا جاری میکند کافی است والله العالم **سؤال** مال صغیر را
اب و جد خودشان بخواهند بردارند شرط است در آنها هم ملائه یا نه و
مراد از ملائه چیست **جواب** بلی شرط است بنابر احوط خصوصا در جد
و ملائه بمعنی پولدار است کنایه است از مال داری لکن در اخبار لفظ
ملائه نیست بلکه تعبیر این است که ان کان له مال و ان کان عنده مال [illegible]
مناط مطلب مال داشتن است و اگر مال زیاد داشته باشد لکن اعتبار [illegible]
داشته باشد کفایت است خالی از اشکال نیست ولی اگر اطمینان باشد [illegible]
که هر گاه بردارد عوض آن بصغیر میرسد یعنی خوش میشد یا کیسه دیگر [illegible]

بفرض موتانه میدهد بجهتی که صدقه کند صلاح صغیر بدان
اشد بعید نیست کفایت آن والله العالم سؤال شخص علم دارد بر
اینکه زید راضی است که جنس معینی را از مال او بفروشد بقیمت معین
و همچنین جنس را بدهد و پول او را بگیرد و زید با هم در نفس الامر کمال
رضایت را دارد ولی اذن صریح نداده باشد یا اینمعامله فضولی است
و زید بینه و بین الله با اینکه کمال رضایت را دارد طلب بعض از او معذور
میتوانند بر هم بزنند و بگوید امضا ندارم و رد کردم یا خیر جواب
بسم الله الرحمن الرحیم هرگاه رضا فعلی نبوده باینمعنی که زید
ملتفت نبوده و لکن اگر او را ملتفت میکرد راضی میشد فضولی است و هرگاه
بالفعل ملتفت بوده و راضی بوده لکن کاشفی از او صادر نشد اگرچه سکوت باشد
که این سکوت کاشف از رضا است هرگاه مثل این کاشف هم نباشد
باز فضولی است لکن مراعات احتیاط باجازه بهتر است سؤال شخصی
پول میدهد بطفل غیر بالغی که برو بازار مثلاً گوشت یا قند یا غیر اینها را
بخر و آن طفل هم خودش میرود و صاحب پول یقین دارد که این جنس
از بالغ گرفته است و قبول میکند ولی آن بالغ را نمیشناسد آیا این
طفل دادن چه صورت دارد میشود یا نه و معامله معاطات میشود یا نه
جواب بلی در معاطات باید تمام شرایط بیع ما عدا صیغه موجود
بیع معاطات شدن با اینکه بداند با کی معامله میکند مشکل است بجهت رضا
ملک نمیشود و هرگاه نداند مال کی است صاحب پول آنها را نشناسد و یا

تواند استرداد اجناس خود نماید چه تواند تقاص کند سؤال ۲۲ در معامله
که یکی از شرایط آن صحیح واقع نشده و معامله باطل است که بعد از
بینهما باشد قطع نظر از رضای بمعامله فاسده طرفین راضی
هستند به تصرف هر یک در عوضین ولو تصرفات موقوفه بر ملک
اولاً تصرفات موقوفه بر مالک بمحض همین رضا صحیح است یا نه جواب
در فرض عدم صحت علم دارد بر اینکه راضی است او را بخود هبه نماید
و قبول کند آن وقت تصرفات موقوفه بر ملک نماید سؤال ۲۳ غرض دیگر آنکه تصرفات
غیر موقوفه بر ملک که صحیح شده از قبیل امثله در ذیل از آنها است یا نه
فرض خوردن آن را از پول او نماید یا آنکه آن پول که خریده شده بغیر عقد عوض آن را نماز
هبه یا هدیه یا صلح یا بهدیه بغیر ملک غیر میشود صدا و وجه یا خیر
مستدعی آنکه قربة الی الله جواب این چند صورت را مفصلاً بیان فرمایید که
محل حاجت است جواب هرگاه رضا طرفین ترتیب آثار موقوفه بر ملک
نمیشود چنانچه هبه یا مصالحه بخود نمیشود مگر آنکه بالخصوص راضی باشد
یا در ضمن عموم و الا پس رضا تقدیری کافی نیست در امثله مذکوره مثل
ما لا یتوقف علی الملکیة است باکی ممکن است که گفته شود که بیع نیز چنین است
باینمعنی که جایز است بیع مال غیر از برای خود هرگاه مالک اذن بدهد
مثل آنکه بگوید بیع مالی لک یا آنکه بگوید اشتر بمالی لک و اینکه معروف است
که معقول نیست خروج احد العوضین از ملک کسی و دخول عوض دیگر در ملک
شخص دیگر محل منع است و دعوی اینکه مقتضای حقیقت مبادله چنین

یا مصالحه کند میشود که اول بخود هبه نماید جایز او هبه نماید

ممنوع است بلی مقتضای اطلاق مبادله تحول در ملک عن جمیعهم
و در حقیقت مبادله معتبر نیست الا چیزی بدل چیز دیگر بودن در
اعتبار عقلاء و اما اینکه ملک کسی خارج از ملک کسی بشود در حقیقت
مبادله معتبر نیست کما لا یخفی پس با فرض اینکه طرفین ملتفت باشند
که معامله باطل است و مع ذلک راضی باشند بجمیع تصرفات حتی
البیع لنفسه و الشراء به لنفسه صحیح است و عوض را مالک میشود
هرچند عوض را مالک نشده باشد پس آثار موقوفه بر ملک مرتب
نمیشود لکن جمیع تصرفات مذکوره حتی البیع صحیح است بشرط رضا
فعلی بر تقدیر فساد والله العالم لکن مراعات احتیاط بهتر است

سؤال ٢١٣ شخص طفل ممیز را در جلو دکان مینشاند خرید و
فروش نماید و وقتیکه میاید میبیند آن طفل مثلاً یک تومان فروخته
و یقین دارد که تمام را با اطمینان و امین نداده و وجه مزبور را مقابل
آنها گرفته است تمام آنها برضا و طیب نفس خود داده بودند و بعضی
اند و لو مغبون شده باشند و مطلق تصرفات و لو تصرفات موقوفه بر ملک
را هم میباشند اولاً اینکه بمحض همین رضا مالک میشود یا نه و بر فرض
ملک نشدن تقاص میتواند نماید و آن پولها را عوض اجناس خود بردارد
یا نه جواب ٢١٣ بمجرد رضا مالک نمیشود هرگاه مالک و صاحبان پولها را نه
شناسند و یا نتوانند استرداد اجناس خود نمایند میتوانند تقاص کنند

سؤال ٢١٤ در هرجا که معتبر است جلوس در تشهد و بین السجدتین و جلسه

استراحت و غیر اینها آیا کیفیت خاصه معتبر است در آن یا اینکه
بهر نحویکه اتفاق افتد کفایت میکند حتی اقعاءً علی معانیه المختلفه
فیها و تربیع و تورک و تجافی و غیر اینها جواب ٢١٤ بسم الله الرحمن الرحیم
کیفیت خاصه واجب نیست و جمیع انحاء جلوس کافی است هرچند
مستحب است تورک در حال تشهد بلکه در جلسه استراحت و ما بین
السجدتین و تربیع در جلوس بل قیام چه در فریضه چه در نافله و
مکروه است اقعاء بهر دو معنی یا هر چهار معنی در تشهد و ما بین
السجدتین بلکه مطلقا و همچنین مکروه است تربیع بمعنیین الجزئین که
پای راست بجانب چپ و پای چپ بجانب راست باشد یا نهادن احدی الرجلین
علی الاخری

سؤال ٢١٥ در ضمن عقد لازم شرط میشود بر زید بر اینکه ده
تومان مثلاً مشغول ذمه باشد از برای عمرو که باو بدهد مجاناً و بر عمرو
هم شرط میشود بر اینکه یکصد من تبریز گندم معین مثلاً بدهد بر
در وقت معین یوم معین در هر روزی یکمن بملاحظه اینکه سلف در نان
گوشت صحیح نیست یا این نحو از شرط و التزام صحیح است و موجب اشتغال
ذمه هر یک نسبت بدیگری میشود یا نه جواب ٢١٥ اصل شرط مذکور صحیح است
اگر بجای بیع سلف معامله صلحی کنند و نان را معین کنند یا وصفا
بر وجهی که رافع غرر باشد حاجت بنحو مذکور نیست بلکه بطلان
بیع نیز با امکان ضبط بر وجهیکه رفع غرر بشود نیز معلوم نیست
بنحو نص خاصی نیست که دلالت کند بر بطلان تعبداً و منا المنفوا

علما نیز معلوم است سؤال ۲۰ آیا هیچ که در خلع معتبر است و موجب
خوف وقوع در معصیت است یا مطلق ان کانت استحق انکه
جهة بد سلوکی یا فقر زوج بوده باشد علی ما ذهب الیه بعض
الاعلام یا انکه معتبر است در ان کیفیت خاصه و قول خاص
ما قال به آخرون و عرض دیگر انکه شهید ثانی قدس سره
شرح لمعه بعد از قول مصنف قدس سره و لو اتی بالطلاق مع العوض
اغنی عن لفظ الخلع میفرماید و افاد فایدته و لم یفتقر الی ما
یفتقر الیه الخلع من کراهتها له خاصة لانه طلاق بعوض لا
ایا سرکار هم همین طریق میفرمایید یا انکه طلاق مع العوض
از صیغ طلاق و خلع است و معتبر است در ان آنچه معتبر است
غیر ان از کراهت زوجه چنانچه ظاهر قول شهید ثانی مصنف قدس
بعضی دیگر از اعلام است جواب ۲۰ ظاهر کفایت مطلق کراهت
موجب خوف وقوع در معصیت و عدم اقامه حدود الله باشد
هرچند لکن کراهت ذاتی نباشد و اعتبار تقوی و تکلم بالفاظ مخصوصه
وارده در اخبار معلوم نیست بلی احوط حصول کراهت بجائی که در
این مطالب باشد هرچند تکلم نکند و احوط از ان اعتبار تکلم
است که منافی با الطاعت و فرمانبرداری و التزام بلوازم زوجیت باشد
و اما مسئله دویم پس اظهر انحصار مشروعیت طلاق بعوض
در خلع پس طلاق بعوض بدون شروط خلع صحیح نیست و محتمل

صحت ان رجعیا و عدم لزوم عوض و اظهر اول است و با تحقق
شرایط خلع صحیح است هرچند صیغه بلفظ خلع نباشد سؤال ۲۱
در متعلق وکالت شرط است مملوک بودن از برای موکل حین
التوکیل در صورتی که ابتداء متعلق وکالت واقع شود نه تبعا
کما ذهب الیه جامع المقاصد و نقل اتفاق الامامیه علیه علی ما
حکی صاحب الجواهر عنهم یا انکه معتبر نیست اینمعنی بلکه اگر راجع به
تعلق میشود باطل و اگر راجع نمیشود باو منافی با تنجیز در وکالت
نیست صحیح چه استقلالا متعلق وکالت شود یا تبعا کما اختاره
صاحب الجواهر و استدل علیه بجعل منه و کلاء الائمة و نوابهم و وکلا
المجتهدین فی زمن الغیبة و بر تقدیر حقیت قول اول مراد از تبعیة
که ذکر فرموده اند تبعیت خاصه است کما لو وکله فی شراء عبد و عتقه
او ثوب و بیعه و نحوهما مما یکون بین التابع والمتبوع مناسبة کما قد
یشعر به تمثیلهم بما ذکر یا مطلق تبعیت است حتی انه لو جعل متعلق الوکالة
ابتداء شراء من من الخبز مثلا ثم ابتع بما شاء مما یمتنع فیه ابتدائها
جاز کما صرح به صاحب صیغ العقود و از جمله مسائل مشکل محل ابتلا است
ایا جایز است که سید غیر سید را وکیل نماید در گرفتن خمس از جانب او
تا معلوم است که هرگاه بخواهد باو بدهد و غیر سید هم سید را وکیل کند
در گرفتن زکوة یا اینکه شاید بگوییم زکوة هنوز از باب اموال تعلق نگرفته
و بر تقدیر تعلق گرفتن مملوک موکل نیست غرض اینست که هرگاه وکیل کرد

وکیل نماید در اخذ مرتد نشود و بعد از گرفتن سیکه بکر بدهند
جواب ظاهر مختار صاحب جواهر است بلکه اگر اجماع نبود بر بطلان تعلیق
در وکالت بر وجه تعلیق نیز صحیح بود و دعوی منافات التعلیق للانشاء
ممنوع عنها بین فی محله من ان الانشاء امر معلق و لا مانع منه عقلاً و عرفاً
پس مسئله توکیل سید و غیر سید یکی بکر را در گرفتن خمس مذکور از برای او
مانعی ندارد بلکه ممکن است که از قبیل مسئله مذکوره نباشد کما لا
یخفی والله العالم باحکامه عز شانه سؤال حجة الاسلام ما حی
فرمایند در این مسئله شرعیه که هرگاه زید ملکی را بصلح خیاری منتقلا
بعمرو نموده باشد در عوض مبلغی الی مدة سال و قبل از مضی مدت
خیار زید و عمرو مصالح و مصالح له هر دو فوت نموده باشند و از برای
فسخ با بعضی از ورثه زید حسب الارث بوالده زید رسیده باشد و
والده مرحومه ولد دیگر خود را وکیل مطلق شرعی خود نموده باشد در
اخذ تمام میراث و لهذا هر چه از حقوقاتیکه دارد در هر چیز از مرحوم
هر کس که در هر کجا به هر نحو که صلاح است وکیل نموده بدلا اخذ و دریافت
نماید بعد از چندی از فوت والده و متحمل شد بامر و کالت والده مرحومه در
کمال انتقال مسکی تمام میراث و حقوقاتیکه از مرحوم باو رسیده بود بصلح
نمایانی منتقل بوکیل خود که ولد خود نیز بوده باشد نموده باشد بحیثیتیکه
مقصد از این حق خیار و ملکیکه راجع باین خیار است و در این خیار است هم بوده
باشد در این صورت این حق خیار را جناب عالی قابل انتقال میدانید که

سال

مثل مال المصالحه را بدهد و اصالة از جهة خود فسخ نماید و مال
المصالحه تو بانه در صورتیکه قابل انتقال نداید یا موضوع وکالت
سابقه را باقی ندانید که مثل مال المصالحه با امتناع ورثه عمرو
از اخذ آن بدهد خدمت حاکم شرع و وکالة از جهة خود فسخ نماید
بموجب وکالت قبل از انتقال یا اینکه بکلی حق خیار ساقط و باطل و
هیچ قسم نه بموجب انتقال نه بموجب وکالت قبل هیچ نحو نمیشود فسخ
نمایند و ملک را ورثه مصالح له میبرند در هر صورت حکم مسائل و
تکلیف منتقل الیه و اگر وکالت سابق را هم داشته باد ارد در مرحوم و نحو
فرمائید که محل حاجت است تبینوا و توجروا جواب بسم الله الرحمن الرحیم
بلی حق الخیار قابل انتقال بصلح است پس می تواند بمقتضی مصالحه فسخ
کند مادام که زمان خیار منقضی نشده باشد و بر فرض عدم نفوذ صلح
مذکور یا اگر بگوئیم قابل انتقال نیست بمقتضی وکالة السابقه اگر
عزل نکرده باشد هم تواند فسخ کند والله العالم سؤال حجة الاسلام ما حی
می فرمائید در این مسئله شرعیه که هرگاه زید ملکی را بصلح خیاری منتقل
بعمرو نموده باشد در عوض مبلغی الی مدة سال و قبل از مضی مدت خیار
زید و عمرو مصالح و مصالح له هر دو فوت نموده باشند با بودن ورثه
متعدد از برای هر یک یا این خیار قسمتیکه از برای زید بود بورثه او هم
یا اینکه در صورت معروضه برسد بسایر ورثه زید و موافقت و تمام اقدام
نکردن تمام ورثه زید در پول دادن و فسخ کردن صلح نزول هیچ وجه

من الوجوه نام ابا بعضی از ورثه زید از شرکاء رسد که بقدر
سهم خود از مثل مال المصالحه را بدهند و فسخ نمایند که تبعض شود
خود مال الغلک شوند یا اینکه بواسطه موافقت نکردن سایر ورثه
حق بعضی نقض و بعضی هم ساقط و ضایع و باطل شده است هیچ سئوال دیگر
در صورت مفروضه تسلط داشتن بعض ورثه زید بر فسخ مسلم
معروض و امتناع نمودن ورثه عمرو از اخذ مثل مال المصالحه بقدر
سهم ایشان یا آن بعض ورثه زید را چه رسد که بقدر سهم خود
مثل مال المصالحه را بخدمت حاکم شرع تسلیم نمایند و فسخ نمایند
یا نه استدعا اینکه جواب مسائل را مختصر مرقوم و مختوم فرمایید
که محل حاجت است بینوا توجروا **جواب** بسم الله الرحمن الرحیم
بلی خیار مستقل مشترک بورثه و اقوی آنست که هر یک بقدر حصه خود
خیار دارند با عدم موافقت می توانند بعض بقدر سهم خود
فسخ نمایند بقدر حصه خود و ورثه عمرو را نمی رسد امتناع از اخذ
و با امتناع حاکم اجبار میکند و با عدم امکان میتوانند وجه را تسلیم
حاکم نموده فسخ نمایند بلی بعد از فسخ آن از برای ورثه عمرو خیار تبعض
صفقه پیدا میشود نسبت بتمام المصالحه والله العالم **سئوال**
و آب حوض اینجا را نباید بنا بیاید سر سال خمس آنها را هم باید بدهد یا نه **ج**
هرگاه پول آب حوض از ربح مکسب داده است و از برای آن ندارد قیمت هست
آن ... در خیال آن نمک و یا نخواند اگر بنا بیاید باید خمس آنها ابدا ...

شخص

شخص حساب سال و خمس را دانسته بعد از مدتی که ملتفت
شد خمس تمام را نداده نسبت به ما فی المعامله که اول سال او بوده است
همین حالا میتواند که خمس سابق را بدهد یا غیر از این است مقصود
امروز اول سال او شده باشد که یکسال که میگذرد آنوقت
خمس او را باید بدهد **جواب** هرگاه صاحب کسب یا تجارت است
مشغول کسب هستا وقت از سال او است اگر مشغول نیست اول زمان
شروع در کسب است و اگر عیال ندارد دست ندارد اول سال او
حصول فایده است اگرچه بمعامله اتفاقی یا بغیر آن حاصل شود والله العالم
سئوال حقوق مالیه را میفرمایند که هرگاه یک جنس باشد با هم تهاتر
میکنند هرگاه حقوق غیر مالی باشد مثل هم باشند با هم تهاتر
کنند یا نه عرض دیگر اینکه هرگاه یک جنس و یک جور نباشد چه مالی و
غیر مالی آن هم تهاتر قهری میکند یا نه **جواب** در غیر مالیات
جاری نیست و هم چنین در غیر جنس بلکه در مالیات مع التجانس هم لولا
الاجماع خالی از اشکال نیست **سئوال** سید بغیر سید میگوید
بده مظالم را بتو میدهم تو همان را بعنوان خمس به من بده تا هر دو
مشغول ذمه باشیم بری الذمه شویم هر دو هم استحقاق داریم این قرار
را قبل ضرر دارد یا نه و صحیح است این کار یا نه و هر دو بری الذمه
شوند **جواب** ما بقی بنا کرد **سئوال** در عقد مصالحه صحیح اگر ما
شوم ... عوض را ... قرار ...

على ان يكون دارك لى وداري لك ومنافع دكانك لى ومنافع دكاني لك وعلى اسقاط حقوقك عنى واسقاط حقوقي عنك وعلى ان يكون لك في ذمتي كذا ولي في ذمتك كذا **جواب** بلى صحيح است لكن لا يخفى اينكه اين تعبيرها اينكه صلاحيت دارد كه صلح معاوضي باشد كل صلاحيت دارد كه دو صلح مجانى باشد بنابر اول مجموع كون دار له ودار الآخر له مدخول على شده است كه در قوة اينست كه بكويد صالحتك على ان يكون داري لك بازاء دارك وبنابر ثاني هر يك را مستقلا مدخول على قرار داده است كه كويا كفته است صالحتك على ان يكون دار لك وفي
دار كويا دو صلح مجانى است قبلت قبول هر دو است وبقصد مختلف ميشود اكرچه عبارت اظهر در اول است وبدانكه حقيقت صلح باهم سازش كردن وموافقت نمودن وبصلاح هم رفتن است پس باهم سازش ميكنند بر اينكه فلان چيز از يكى وفلان چيز از ديكرى باشد وبنابر اين سازش كردن مقدمه نقل وانتقال است وممكن است كفته شود كه خود نقل شئ فلان عوض فلان نحوي است از توافق وسازش كردن واين اظهر است وبنابر اين سازش كه حقيقت صلح است عين نقل وانتقال است على الظاهر صحيح است تعديه بعن وعلى ومن پس ميكويد صالحتك عن كذا بكذا يا على كذا بكذا يا من كذا بكذا وصحيح است بكويد صالحتك كذا بكذا اما بتقدير حرف الجر واما بتضمين معنى النقل والتمليك وصحيح است ادخال على بر عوض ومعوض چنانچه ذكر شد ودر تعديه بعلى صحيح است ادخال

ضالحتك على ان يكون دار لى

بر اينچه از او نقل ميشود بلى در تعديه بعلى نيز چنين است وايضا صحيح است ادخال على در هر يك از دو عوض يا اينكه بكويد صالحتك على دارى على دارك بلكه از جمله از عبارات محقق در شرايع ظاهر ميشود صحت اينكه بكويد صالحتك عن دارى على دارك مثل قوله ولو اتلف على رجل ثوبا قيمته درهم فصالحه عنه على درهمين صح على الاشبه و قوله في مقام آخر ولو ادعى دارا فانكر من هي في يده ثم صالحه على سكنى سنة يعنى عن اسقاط دعواه صح وفي مقام آخر ولو ادعى عليه بشئ فصالحه المدعى عليه يعنى عما ادعى به على سقى زرعه او شجرة بمائه قيل لا يجوز الى ان قال اما لو صالحه على اجراء الماء الى سطحه او ساحته صح وكيف كان اظهر صحت جميع است لكن از بعضى مستفاد ميشود كه اولى تعدية بعن است و تعديه بعلى بمعنى عن است اكرچه ممكنست كه به معنى خودش باشد نيز واز بعضى مستفاد ميشود اينكه تعديه بعن صحيح نيست بلكه بايد بعلى باشد وعلى بمعنى خود شرط است والاظهر ما عرفت في صحة الجميع والله العالم **سؤال** هل يجوز للفقير ذو الصنعة والضيعة اذا لم ينهضا بحاجته تتمة قوت سنة من الزكوة دفعة واحدة زائدا على مؤنة السنة كغيره اولا **جواب** ظاهر عدم فرق است مابين ذو الصنعة وغير او از ساير فقراء در جواز اخذ زايد بر مؤنه سنه دفعة چنانچه مقتضاى اطلاق ادله داله بر جواز اخذ واعطاء حد الغنا است بلكه مقتضاى اطلاق اخبار است كه دلالت دارد بر جواز اخذ

وبرانچه از ديد نقل ميشود صحيح است اينكه بكويد صالحتك على دارى عن دارك يا بكويد على داري وهم چنين در تعديه بعن اكرچه بهتر ادخال ان است بر انچه از او نقل ميشو بلكه صح

محترف و مكتسب اگر وافی بمؤنه سنه نباشد و النص الدال و الاخبار
كه دلالت دارد بر اينكه صاحب مائتين و ثلثمائة و اربعمائة و سبعمائة
ميتواند زكوة بگيرد و مشهور هم فرق نگذاشته اند بلی در بيع اسناد
داده است خلاف را در كاسب و ذو الصنعه كه قاصر باشد كسبش و صنعت او
از مؤنه سنه و اينكه نميتواند زياد از تتمه را بگيرد بسوى قيل بلكه جماعت
اسناد بقيل داده اند على ما حكى و نقل شده است از روض و از شهيدين
و لمعه و ارشاد و روضه توقف نقل شده است و وجه فرق و دعوى ظهور صحيح
معوية بن وهب است قال سئلت ابا عبد الله عن الرجل يكون له ثلثمائة
درهم او اربعمائة درهم و له عيال و هو يحترف فلا يصيب نفقته فيها
ايكسب فيأكلها و لا يأخذ الزكوة قال ع لا بل ينظر الى فضلها فيقوت
بها نفسه و من وسعه ذلك من عياله و يأخذ البقية من الزكوة و
يتصرف بهذه لا ينفقها و اين صحيح اگرچه در خصوص محترف است شامل
ذو الصنعه نيست لكن ظاهر عدم فرق است ما بين اين دو و مؤيد آن است
خبر هرون بن حمزه قلت لابی عبد الله ع يروى عن النبی صلعم انه قال
لا يحل الصدقة لغنی و لا لذی مرة سوی فقال ع لا يصلح لغنی قال
فقلت له الرجل يكون له ثلثمائة درهم فی بضاعة و له عيال فان اقبل عليها
اكلها عياله و لم يكتفوا بربحها قال ع فلينظر ما يستفضل منها فيأكله
هو و من وسعه ذلك و ليأخذ لمن لم يسعه من عياله چه اگر
داده است جواز اخذ را بمقدار مؤنه من لم يسعه من عياله و اما جز

اخذ فازاد در غير ذو الصنعه و الكاسب پس بجهت اطلاق اخبار دال
بر جواز دادن حتى الغنى و اطلاق اجماعات بلكه صريح انها لكن
ضعف وجه مذكور واضح است و تعميم مذكوره صراحة بلكه ظهور
در منع ندارد و از خبر هرون هم تاييدی مستفاد نميشود و
مقتضای اطلاقات عدم فرق است و اما دعوى اينكه ذو الصنعه
و محترف قاصر فقير محض محسوب نيستند بلكه مقداری از فقر دارند
و مقداری از غنا پس بايد بمقدار نقص خود كه آن تتمه باشد
بگيرند بخلاف ساير فقرا پس ضعفش نيز واضح است با اينكه
مقتضای اين دعوى اينست كه اگر فقيری مقداری از قوت سنه داشته
باشد نيز نتواند زايد بر تتمه بگيرد اگرچه كاسب و ذو الصنعه نباشد
و ظاهر اينست كه در جواز اخذ او زايد را خلافی نباشد چه اگر خلاف
را مختص بان دو گفته اند اللهم الا ان يقال ان ذكرهما من باب
المثال و از اينجا معلوم شد كه صاحب ضيعه مشمول خلاف نيست پس
ترديد و اشكالی در جواز نيست و اقوى چنانچه ذكر شد عدم فرق
اگرچه احوط اخذ تتمه است بلكه احوط اينست كه زايد بر قوت سنه
نگيرند چه دال اند الاخبار على ان الزكوة انما شرعت لسد الخلة حال
الفقراء و سد حاجتهم و انها من الله الى ... و اخبار اغنا و
ممكن است كه گفته شود كه مراد از آنها اغناء شرعی است كه قوت سنه باشد
نه اغناء عرفی بلی دعوى استفاضه اجماعات بر جواز شده است

لکن در جواهر فرموده لم اتحقق یعنی الاجماع وان کان نسمعه
من العلماء بل ربما ادعاه بعض اهل الظاهر من اهل العصر
متمسکا ببعض العبارات لکن وضوح الدلالة منها علی المطلوب الی
حد الاجماع واضح المنع ضرورة کون جملة منها کالنصوص الا غیرها
انتهی لا دلالة فیها علی المطلوب حاصل اینکه عدم اخذ زاید در
مطلق فقراء موافق با طریقه احتیاط است اگر چه اقوی جواز است
مطلقا والله العالم **سؤال** زید بعمرو میگوید برادر خود فلان را
عقد کن از برای خود وصداق او را نصف متاع از خانه من یا فلان
قدر بر ذمه من قرار ده آیا صحیح است آیا بر فرض صحت مجرد اذن کافی است
یا اینکه چاره نیست از برای متبرع جز اینکه نقل کند ملک را
ابتداء بنا بر قولی و اصداق عمرو بعد از آن **جواب** قال فی الجواهر
بعد الحکم بعدم جواز المهر بمال الغیر مع عدم اذنه بل یمنع صحته مهرا
حتی مع اذن المالک اذا لم یکن علی وجه یدخل فی ملک الزوج لکن
المهر کالاعواض التی لا تصح ان تکون لمالک والعوض للآخر اللهم الا
ان یمنع اعتبار ذلک فی المهر وان اعتبر مثله فی المعاوضات لکن کثیر منها
منها فیصح ببذل الغیر له بل یصح العقد للزوج علی ان یکون المهر فی
ذمة غیره انتهی و مقتضای عموم مقام نکاح صحت مهر و موافق حکم
الاخبار الصحیحة الصریحة کل شیء تراضی علیه الناس و بنابر آن روایات
اخباری که دلالت دارد بر اینکه اگر پدر تزویج کند ولد صغیر خود را

اگر آن صغیر مال نداشته باشد مهر بر پدر است چه ضامن شده باشد
چه نشده باشد و مراد بضمان یکی قرار دادن مهر است بر ذمه خود نه
اینکه مراد این باشد که مهر را بر ذمه ولد قرار داده باشد و خود
ضامن شده باشد با اینکه اگر این معنی مراد بود بایستی در صورتی
که در حین عقد مال نداشته باشد و بعد از بلوغ یا قبل از آن مال
دار شود پدر بتواند رجوع باو کند و حال اینکه گفته اند که این داخل در
ضمان نیست که رجوع در او نیست و **دعوی** اینکه مقتضای معاوضه
اینست که عوض از مال من له العوض باشد مدفوع است باینکه صاحب
جواهر فرموده که نکاح داخل نیست در معاوضات حقیقیه بلکه شبیه
معاوضات است و **لهذا** جایز است نکاح بدون ذکر مهر و **اینکه** اگر مهر باطل
باشد نکاح باطل نمیشود چنانچه مشهور گفته اند بلکه در سایر معاوضات
ممکن است که عوض از مال دیگری باشد بنابر اقوی فان الاقوی صحة البیع اذا
قال بع مالی لک واشتر بمالی لک چنانچه پیش اشاره شد **مسئله** اینکه
اقوی در مفروض مسئله صحت است چنانچه از صاحب جواهر معلوم شد
و محقق قمی قدس سره در اجوبه مسائل تصریح فرموده بلکه بر فرض
بطلان مهر بطلان عقد معلوم نیست بلکه مشهور حکم بصحت کرده اند بلکه قال فی الحکی
عن الشیخین والقاضی والتقی اگر چه در صورتی که زوجه را اخبر نسازد
لا تعتد کاصحه مشکل است لکن کلام در آنجا نیست اینکه در صورتی که
مهر از غیر زوج باشد اگر طلاق بدهد قبل از دخول نصف مهر بر که

روجع یا مساحت قولی و اقوی رجوع بنصف است اگرچه از صاحب
جواهر مستفاد میشود رجوع بزوج بدعوی اینکه ظاهر اوتم اجماع
استخفا پنجم تصریح نموده باین در مسئله اظهار زوالده و جدة للمعنی
یا کبیرها بلکه از بعض دیگر نیز مستفاد میشود رجوع بنصف مال الدراهم
مسئله لکن مکشتکه نظر انما بحیثیت این باشد که چون نید را الناء
مافی الذمه پسر کرده پس هرگاه منفسخ شد طالب میکرد دین و
نه بمن کان مدیونا **سؤال** اگر بدانشا مستطیع شد شخص
یا بسفر زیارت رفت و سال اول تمام شد و از ربح قدری باقی
است یا واجبست خمس آن باقی مانده یا نه **جواب** ظاهر اینست که مستطاع
نذر مؤنه ابتداء سفر است پس اگر بسفر رفت و مفروض اینست که آن
سفر محتاج بمقداری از مؤنه تمام المقدار محسوب از اینسال است و
بنابر اینها از استطاعت میافتد اگر با فرض اخراج خمس مستطیع نباشد
والله تعالی عالم **سؤال** آیا در خمس و زکوة جایز است که اجنبی تبرعا
در اخراج **جواب** اما در زکوة پس اقوی جواز است بعینه منصوص و
اما در خمس پس اگرچه جواز آن بعید نیست خصوصا اگر باذن من علیه
باشد لکن احتیاط ترک نشود **سؤال** در معامله خیار فسخ از برای
گذاشته اند مثلا اگر [illegible] نخواهد وجه بگیرد از
[illegible] فسخ نکند جایز [illegible] وجه حلال است یا خیر
جواب [illegible] **سؤال** [illegible] خانه غیر مشاهده

و غیره وصف کرد واقع چنانکه باشد قرار میدهد قیمت قدر کفت فلان
محله و مشتمل بر چند اطاق و محدود بفلان میشود خانه بایرند و
صد تومان باشد و میشود یا نصد تومان باشد یا در این صورت
خیار فسخ در مهر برای زوجه هست و بر فرض فسخ نمودن باید زوج مهر المثل
بدهد یا نه چه بکند **جواب** با عدم مشاهده و وضعی که واقع شده
باشد صحت مهر مشکل است پس رجوع میشود بمهر المثل مگر اینکه رضای
زوجه بنکاح مقید بمهر خاص باشد کما هو الغالب که در این صورت صحت
اصل نکاح مشکل است و احوط تجدید عقد است بعد از تعیین بلکه ترک نشود
این احتیاط **سؤال** زید تمام املاک خود را بعمرو منتقل نمود بصلح
محاباة و ضمنا شرط نمود که بعد از فوت او مبلغ سیصد تومان از منافع خودش
بمصارف معینه برساند صد تومان صوم و صلوة صد تومان سهم امام پنجاه تومان
رد مظالم پنجاه تومان تعزیه امام اکنون عمرو میخواهد صوم و صلوة را
خودش بخواند یا خمس را بخود که خودش مستحق است بر دارد میشود یا نه
جواب هرگاه کلام مصالح شارط ظهور در تقیید بدادن بغیر نداشته باشد می
تواند هرگاه اهلیت صلوة و صوم را داشته باشد و مستحق خمس باشد
سؤال شخصی وجهی بزید میدهد و میگوید بده بفلان کس میگوید
دهم بدون اشهاد هرگاه منکر شد بمن کاری نیست صحیح است یا نه و هرگاه
چنین هرگاه بگوید این وجه را بده بمکاری یا غیر مکاری و برساند میگوید
بغیر عادل میدهد راضی نیست صحیح است و هرگاه برساند بر [illegible] مشغول ذمه هست یا نه

جواب صحیح است و مشغول الذمه نیست سؤال جنس معینی را مثل
صد من گندم مثلاً مال الله نمیگوید بدیر دار تلف گردد مال بوده باشد هر
قیمت واقعی است بر نقد بوده باشد بر جنس را مشتری مال الله میشود به همان
قیمت واقعی بعد با هم مصالحه مینمایند بکذا ضعف میشود آیا این جور معامله شرعی
مال الله بجنس شود نقداً یا خیر قرض است که قرض نمیدهند صحیح
بیع باشد کما اینکه در اجاره نوشته اند صحیح اگر نقص و کسر باجرة المثل
جواب بعنوان بیع صحیح نیست بعنوان قرض مانعی ندارد سؤال خیارات
غیر از خیار مجلس که مختص به بیع است و هم چنین خیار ثلثه حیوان باقی خیارات در
صلح که فایده بیع را میدهند جاری است یا نه مسئله عجیب انکه هرگاه بتفصیل
هم داشته باشد که در بعضی دیگر هم نباید بفرمائید جواب خیاراتی که
مدرکش قاعده ضرر یا تخلف شرط است در صلح هم جاری است و خیار عیب هم
چنین لکن ارش ثابت نیست سؤال مطلق در خصوص جمعی طلاق
گوید که یقیناً دو نفر از آنها در واقع عادل هستند و همین طور هم شنیده ولی
بشخصه نمیشناسد آن دو نفر را که باشاره حسیه نشان بدهد این طلاق صحیح
باشد یا اینکه دو نفر مخصوص را عادل میداند بعد معلوم شد که آن دو نفر عادل
نبودند ولی دو نفر دیگر در آن مجلس عادل بودند جواب ظاهر صحت طلاق
است [illegible] هرگاه [illegible] دو نفر عادل [illegible] صیغه طلاق بجا
در خصوص دو نفر که [illegible] واقع عادل نیستند ولکن آن دو نفر
[illegible] اشکال نیست سؤال زید که خواهان

خودرا

خودرا بعمرو و بکر [illegible] و عمرو [illegible] است آنخانه را همین
میگوید که مشتمل است بر چند اطاق و [illegible] بغلان و فلان
آیا این بیع صحیح است یا نه از جهت اینکه مشاهده نشده است و به
توصیفیکه رافع جهالت هم باشد وصف نشده است بر فرض عدم
صحت بیع هرگاه بصیغه مصالحه صیغه خوانده شود صحیح است یا
نه جواب بعنوان بیع صحیح نیست و بعنوان مصالحه هرگاه
محاباتیه باشد صحیح است و اگر مبنی بر مغابنه باشد هرگاه غرر
نباشد صحیح است والا مشکل است والله العالم سؤال وصی
میتواند از برای موصی صوم و صلوة یا حج یا نیابت کربلا و مشهد
یا غیر اینها که وصیت نموده است موصی بجا بیاورد و همان اجرتی که
موصی معین نموده بردارد یا نه باید بغیر بدهد و قرینه بر اینکه حتماً
باید بغیر بدهد بوده باشد نیست همین قدر وصیت نموده که این کارها را
بکند وصی جواب هرگاه اهلیت داشته باشد و قرینه نباشد که از
کلام مقصود بغیر دادن است جایز است والله العالم سؤال دو نفر
شخص وصی خود قرار داده که با هم بمصلحت هم عمل نمایند این دو نفر با
سازششان نمیگوید امور وصایت مختل شده است یا جایز است با هم
نمایند و هر یک علیحده بکوید من اذن دادم بتو در این نصفه که عمل
نمائی و صار فعلیته مو یا اینکه باید حاکم شرع با هر یک از اینها
یکنفر ضم نماید جواب قسمت جایز نیست چون مفروض اینست که موصی

قرار

واگذارده است که باهم بمصلحت هم عمل نمایند پس هرگاه سازشان
نمیشود کار راجع میشود بمحاکم شرع **سؤال** حجة الاسلاما چه می‌
فرمایید در این مسئله شرعیه که زید منافع ملک خود را بمصالحه منتقل
مینماید بعمرو الی مدت یکسال بالعوض و از ده هزار دینار مثلاً بشرط اینکه
بقسط الشهور ماهی یکهزار دینار ربه بدهد آیا این یکشرط است که با تخلف در ماه اول
هرگاه فسخ نمود ماه دوم و سیم با تخلف دیگر خیار ندارد یا اینکه و از
شروط متعدده است که با تخلف هرماهی خیار فسخ دارد باین طور که هرگاه ماه اول را
تخلف نمود و مصالح فسخ نکرد یا خیار ماه اول را ساقط نمود در ماه
ثانی در صورت تخلف باز خیار فسخ دارد و در صورت فسخ نکردن ماه سیم نیز خیار
فسخ دارد با تخلف و هکذا آیا فرق بین قسط الشهور و قسط الایام و
غیرهما میباشد یا نه و همچنین در صورتی که شرط عملی نماید یا مصطلح کرده
مدت یکسال را بر هر روزی مثلا ده بار معهود خاشاک نقل [illegible]
اینها یکشرط است یا شروط متعدده که اگر از برای بعضی تخلف فسخ نمود یا ساقط نمود
از برای بعض دیگر با تخلف میتواند فسخ نماید یا نه و کذا در صورتیکه یکشرط
باشد تمام اگر باین طور بگوید بشرط آنکه فلان قدر در ماه اول بدهی و
بشرط آنکه فلان قدر در ماه ثانی و هکذا و همچنین شرط خاشاک
را بشرط اینکه ده بار در یوم اول و بشرط آنکه ده بار در یوم دوم و هکذا
آن وقت شروط متعدده میشود که با تخلف از هر کدام خیار دارد که مجواد
فسخ نماید یا ساقط نماید [illegible]

بیان نماید ما جواب

بسم الله الرحمن الرحیم **جواب** علی التقدیر
با تخلف از ماه دوم و سیم و هکذا الی آخر باقی است چه یکشرط گرفته باشد
چه شروط متعدده نیز اگر بر تقدیر یکه یکشرط باشد معنی بر تخلف آن
بکماه صدق تخلف میکند کما اینکه اگر از ماه اول تاخیر نکند و در
ماه دوم تخلف کند خیار دارد و لکن اگر با تخلف راضی شود و فسخ
نکند ماه دویم که تخلف کرد خیار دارد و هکذا و همچنین است
مسئله خاشاک و میتوان حاصل اینکه با تخلف از هر ماهی خیار ثابت است
چه ماقبل آن را تخلف نکرده باشد یا تخلف کرده باشد و او راضی شده
باشد والله العالم **سؤال** چه میفرمایند در خصوص خانه که از برای کسب تجارت
عرض زینت و صیوه او هست خمس دارد یا نه کدام و زیاد [illegible]

جواب بمؤن سنه حساب خمس ندارد مگر اما منافع آن اگر
زیاد بیاید از مخارج سال خمس آن را بدهد
والله العالم محمد کاظم

القبا الخبا

تمت

محمد علی قمی المسکن تبریزی
[illegible]

١٣٢٩

هو الله تعالی

تمام شد سؤال و
جواب

حضرت حجة الا
سلام بسعی و اهتمام مجاهد
ادام افتخار الاشراف والتجار و
عماد الاعاظم والاخیار هف
... والعمار حاجی ...
محمد تاجر

فقد تم تصحیح
و بعد مقابله و تصحیح
خاتم حضرت حجة الله مدظله
که درست شد



